

سرمقاله

در باره چشم اندازهای "توافق هسته ای"

... مشکل کنونی نظام سرمایه داری وابسته ایران مشکل کمبود سرمایه و پول نیست. این واقعیت زبانزد همگان است که جمهوری اسلامی بنا به اعتراف مسئولین خود رژیم حداقل در جریان ۸ سال زمامداری دولت احمدی نژاد (با وجود تحریم ها)، بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته که معادل کل درآمدهای جمهوری اسلامی در تاریخ حیات این رژیم تا آن مقطع بوده است. اما حتی دستیابی به این مبلغ نجومی در شرایط سلطه جمهوری اسلامی نه تنها باعث براه افتادن اقتصاد و بهبود زندگی توده ها نشد، بلکه این منابع عظیم تماماً از کانال های آشکار و پنهان یا به جیب غارتگران جهانی و ابادی آنها ریخته شد و با توسط دستگاه بوروکراسی فاسد و گندیده حاکم دزدیده شد و صرف سیاست های ضد خلقی طبقه حاکم گشت. در نتیجه با وجود حصول به این مبلغ عظیم، فقر و فلاکت هر چه بیشتر دامان اکثریت عظیم آحاد جامعه ایران یعنی کارگران و توده های محروم را گرفت و دستمزدها و سطح زندگی آنها حتی نسبت به گذشته به گونه ای فزاینده سقوط کرد ...

صفحه ۲



گرامی باد خاطره سرخ و
فراموش نشدنی جانبازان ۸ تیر
چریکهای فدایی خلق ایران
که با در صحنه های نبرد مسلحانه
با مزدوران امپریالیسم و یا در
مقابل جوخه های اعدا، جانهای
شسته و شیرین خود را نثار گوه
برابری برای کارگران و خلقهای
تحت ستم ایران کردند!

رفقا:

حمید اشرف محمدرضا یثربی.
فاطمه حسینی. سگر حسینی
ابره. محمدحسین حق نواز.
غلام علی خراط پور. ظاهره خرم.

محمد مهدی فوقانی. یوسف قانع خشکه بیجاری غلام رضا لایق مهربانی. علی
اکبر وزیری (۸ تیر ۱۳۵۰) و روح انگیز دهقانی. بهزاد (مهدی) مسیحا. نوروز
قاسمی و حسین تنگستانی (۸ تیر ۱۳۶۰)

چهل سال بعد از جنایت تپه های اوین! (بخش پایانی)

(گفتگویی با فریبرز سنجر)

اگر به تاریخ سازمان فدائی بعد از قیام مراجعه کنیم خواهیم دید که روشی که امروز در حمله به چریکهای فدائی خلق و خط انقلابی آن ها با نام تجلیل از رفیق جزئی در پیش گرفته شده دقیقاً همان روشی است که باند فرخ نگهدار در آن روزها از آن استفاده می کرد. اگر کسانی که امروز سنگ دفاع از بیژن را بر سینه می زند کمترین نزدیکی فکری با نظرانی داشتند که بیانگر مواضع انقلابی او بود، مواضعی که اتفاقاً نام بیژن با آنها در میان مردم ایران مطرح شده، آن وقت به اتخاذ کنندگان این روش زیاد خرحی نبود، اما خیلی از این ها نه فقط مبارزه مسلحانه مورد نظر بیژن بلکه حتی مارکسیسمی که بیژن به آن باور داشت را هم انکار کرده اند و آشکارا از عدم قبول مارکسیسم دم می زنند. در چنین اوضاعی وقتی فرخ نگهدار مقاله می نویسد و مدعی می شود که "دلم می خواست مثل بیژن باشم" نباید در ریاکارانه بودن این آرزو شک کرد. چون اگر کسی می خواست واقعا مثل بیژن باشد، در همان سال ۴۹ به جای اظهار ندامت در درگاه شاه، همانند بیژن روی آرمانهای خود می ایستاد و تن به خفت و خواری نداشت نمی داد.

صفحه ۵

حرکتی بی ثمر یا ثمره یک حرکت؟

... بیژن جزئی نه نظریه پرداز و رهبر سازمان چریک های فدائی خلق بود و نه آغازگر مبارزه چریکی این سازمان. او آخرین بار در رابطه با فعالیت های سیاسی خود در سال ۱۳۴۶ دستگیر شده و تا پایان عمر کوتاهش در زندان بود. سازمان چریک های فدائی خلق ایران اما محصول شکل گیری مبارزات جوانانی در ایران بود که کار خود را از سال ۴۶ و ۴۷ به بعد آغاز کرده و در آغاز سال ۱۳۵۰، مدت کوتاهی پس از رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۲۹ موجودیت خود را به جامعه اعلام نمودند. تنوری و عمل این سازمان از هنگام تشکیل تا دست کم سال ۱۳۵۴ بر اساس اسناد موجود بر اساس نوشته های رفقا مسعود احمدزاده (مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک) و امیرپرویز پویان (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تنوری بقا) استوار بوده...

صفحه ۱۲

به خاطره گوزنی که زاده جنگل

حماسه بود و با خون زلال خود،

جنگلی پُر از گوزن های "درخت

اقاقیا" آفرید....!

(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن

رفیق کبیر، فریدون جعفری) - بخش سوم

... در تهران نیز رفیق جعفری همچنان فعال بود. از جمله کماکان سعی می کرد مبارزینی که داوطلب پیوستن به چریک های فدائی خلق بودند را به سازمان وصل کند. در یک مورد او که آماده رفتن بر سر قرار بود متوجه می شود که مأموران ساواک مشغول محاصره همان محلی هستند که او می بایست سر قرار حاضر شود ...

صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- شعری که زندگی ست! ۹
- "اگر بسازی اش، آنها خودشان از راه می رسند!" ۱۱
- خودکشی ۴ کودک چینی ۱۵
- چریکهای فدائی خلق و بختک
- حزب توده خائن (۱۶) ۱۶
- پیرامون توافق هسته ای ۱۷
- وودی گاتر، ستونی استوار در بنای موسیقی اعتراضی ۱۸

در باره چشم اندازهای "توافق هسته ای"



رفع تحریم ها برغم هر اثر واقعی ای هم در جامعه به جای بگذارند باعث رفع هیولای بیکاری و فقر و گرسنگی و تورم و گرانی از زندگی کارگران و توده های تحت ستم یعنی اکثریت آحاد جامعه نخواهد شد؛ چرا که ریشه بیماری اقتصاد ورشکسته نظام جمهوری اسلامی، نه در تحریم ها بلکه در نظام اقتصادی-سیاسی سرمایه داری وابسته حاکم نهفته است. باید اشاره کرد که هم اکنون از ورای سیل هجوم اولیه صاحبان سرمایه های خارجی و هیات های آنها به ایران برخی شواهد بیانگر آنند که اکثر این هیات ها عمدتاً در صدور فروختن کالاهای مصرفی بنجل خود به ایران و گسترش بخش های غیر مولد و خدماتی هستند و نه سرمایه گذاری های طولانی مدت در بخش های پایدار و تولیدی اقتصاد ورشکسته جامعه ایران.

باز هم بی شرمانه برای جمهوری اسلامی کف زده و از توافق اخیر به عنوان "موفقیت" برای مردم ایران دم می زنند و یا می پندارند که رفع تحریم ها و عادی شدن روابط، منجر به بهبود اوضاع زیست و معاش توده های محروم خواهد گشت، کاری جز خاک پاشیدن به چشم مردم و فریب آنها نمی کنند.

با در نظر گرفتن اهداف نامقدسی که این تبلیغات چپی های قدرت حاکم از عوامفریبی های اخیر تعقیب می کنند، لازم است که با بررسی برخی به اصطلاح استدلالات آنها در مورد چشم انداز روند جاری و بهبود اوضاع زندگی توده ها، فقدان پایه عینی تشریح این جماعت را با انکاء به واقعیات در مقابل افکار عمومی به نمایش گذارد و نشان داد که با چنین تبلیغاتی این نیروها اساساً در تداوم تحمیل هیولای گرسنگی و فقر و محرومیت و بیکاری و فحشاء بر جان و هستی میلیون ها تن از کارگران توده های ستمدیده به یاری دژخیمان حاکم می شتابند.

نخستین ایده رایج این است که در نتیجه کسب توافق وین، خطر حمله نظامی و جنگ و نتایج فاجعه بار آن از زندگی مردم ما رخت خواهد بست. **این واقعیتی است که تا زمانی که امپریالیست ها بنا به مصالح خویش و معیارهای "راستی آزمایی" خودشان مطرح کنند که جمهوری اسلامی نسبت به تعهدات پذیرفته شده وفادار است، کارت حمله نظامی در شکل بمباران نیروگاه های اتمی و یا جنگ در شکلی دیگر به حاشیه خواهد رفت.** اما افراد و نیروهایی که پا به پای جمهوری اسلامی می خواهند به مردم ما اطمینان دهند که با عادی شدن روابط با ارباب بزرگ، خطر جنگ با وجود جمهوری اسلامی و سیاست هایش از زندگی توده های تحت ستم محو شده و امنیت بر زندگی آنان حاکم خواهند شد سخت در

"عادی" شدن روابط ایران و غرب، جمهوری اسلامی مجبور به "باز" کردن فضای سیاسی جامعه شده و در نتیجه از شدت دیکتاتوری در جامعه کاسته خواهد شد. بر اساس این نظر گویا در دوران جدید، جمهوری اسلامی یا داوطلبانه و یا زیر "فشار" های جهان غرب (که از نظر این تبلیغات گویا شیفته برقراری آزادی و دموکراسی در ایران می باشد) مجبور می گردد تا به "حقوق بشر" و "حق شهروندی" و "تشکل های مدنی" احترام بگذارد و ...

این ایده ها در شرایطی انتشار می یابند که محتوای توافقات انجام شده هیچ گونه جایی برای ایجاد خوش بینی نسبت به تغییر وضع موجود در میان افکار عمومی آگاه جامعه ما باقی نگذاشته است. نگاهی به توافق اخیر نشان می دهد که سران مزدور جمهوری اسلامی در واقع با پذیرش تمامی شروط دیکته شده از سوی اربابان جهانی شان، نه تنها صدها میلیارد دلار از دارایی های مردم ایران را در کوره اتمی خویش سوزاندند و در واقع بدون هیچ حاصلی به جیب سرمایه داران جهانی و قدرت های امپریالیستی ریختند، بلکه شمشیر داموکلس امپریالیست ها بر علیه خلق های تحت ستم ما را با فاصله ای نزدیکتر بر سر مردم ایران قرار دادند. تا جایی که طرف های مذاکره کننده تاکید می کنند که در پروسه جاری به محض مشاهده حتی "یک میلی متر تخطی" جمهوری اسلامی از شرایط دیکته شده، تمامی "تحریم ها" باز خواهند گشت (از سخنرانی اوپاما بدنبال اعلام "تفاهم هسته ای") و گزینه های قبلی از جمله جنگ که بار هر گونه نتایج فاجعه بار آن در آینده بار دیگر تماماً بر گرده توده های رنج دیده ایران سرشکن خواهد شد دوباره روی میز قرار خواهند گرفت.

در نتیجه تمامی افراد و نیروهایی که با هر انگیزه و توجیهی برغم این واقعیات آشکار،

بدنبال پذیرش مفاد اسارتبار "توافق هسته ای" با قدرتهای "۵+۱" توسط رژیم جمهوری اسلامی، این روزها شاهد موجی از یک تبلیغات عوام فریبانه گسترده در مورد چشم اندازهای آتی پس از امضای این توافق برای مردم تحت ستم ایران می باشیم. گرچه منشاء اصلی این تبلیغات، از درون خود طبقه حاکم و بلندگوهای تبلیغاتی غرب بر می خیزد - که خواهان تقویت موقعیت نظام حاکم و بقای عمر این رژیم سرکوبگر هستند- اما طبق روال ۳۶ ساله اخیر می بینیم که تبلیغات مردم فریبانه جمهوری اسلامی در مورد نتایج مذاکرات و توافق هسته ای از سوی برخی نیروهای به اصطلاح "اپوزیسیون" نیز البته با کمی تغییر و تعدیل به انحاء مختلف تکرار می گردد. از جمله از این توافق اسارتبار به عنوان یک "موفقیت تاریخی" برای مردم ایران یاد می شود که گویا صلح و ثبات را به برکت رژیم تبهکار جمهوری اسلامی به زندگی آنها بازگردانده و "حقوق" حقه "ملت" را متحقق کرده است.

در چارچوب پیشبرد این سیاست هم اکنون ایده هایی وسیعاً در جامعه در حال نشر است که ناشرانشان قبل از هر چیز در صد ایجاد چشم اندازهای کاذب در میان توده های به جان آمده برای امیدوار نگاه داشتن آنها و خاموش کردن آتش خشم و نفرت مردم علیه تداوم وضع طاقت فرسای کنونی می باشند. مطابق این تبلیغات، ظاهراً در نتیجه توافق کنونی و رفع تحریم ها، با ورود هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی به ایران "گشایش" های اقتصادی بوجود آمده و مشکلات طاقت فرسای حاکم بر زندگی مردم نظیر بیکاری و گرانی و گرسنگی و ... از بین می روند. همچنین این ایده ها مبلغ آنند که در چارچوب روابط جدید با قدرت های جهانی، خطر جنگ نیز از زندگی توده ها رخت بر خواهد بست. برخی از این تبلیغات تا آنجا پیش می روند که عنوان می کنند، با

امپریالیستی می باشند، نشان می دهد که چه اوضاع معیشتی و خیمه گریبان میلیون ها تن از کارگران و اقشار محروم آن جوامع را گرفته است.

بدون شک حضور گسترده تر سرمایه های خارجی و قراردادهای شدیداً اسارتبار و یکجانبه ای که با خود به ارمغان می آورند، باعث خواهد شد که سرمایه داران وابسته حاکم و رژیم و ایادی آن به سود های مشخصی دست یافته و در نتیجه معدود سوپر میلیاردرهای جدید در ایران به وجود آیند؛ همانطور که با سرمایه گذاری های خارجی در دوره "بازسازی" پسا جنگ یعنی اواخر دهه ۶۰ و کل دهه ۷۰ در دولت رفسنجانی شاهدش بودیم. در پایان برنامه های "سردار سازندگی" و موج هجوم سرمایه های خارجی، یک اقتصاد ورشکسته و تا خرخره مقروض به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوجود آمد و میلیون ها تن از کارگران و توده های محروم به زیر خط فقر رانده شده و پدیده های زشت "کارتن خوابی" و "زندگی در قبرستان" و "کودکان خیابانی" و فحشای گسترده و در مقابل همه این ها عروج نسل "آقا زاده ها"ی رذل و غارتگر، تصویر تازه ای از جامعه تحت سلطه ما را به نمایش گذارد. در نتیجه باید به تبلیغات چپ های عوامفریب و شیفتگان "سرمایه های خارجی" گفت که حتی با عملی شدن لغو تحریم ها در پناه توافق دیکنه شده امپریالیستها مشکلات بنیادین زندگی توده های تحت ستم همچنان به جای خود باقی خواهند ماند.

خلاصه کلام این که رفع تحریم ها برغم هر اثر واقعی ای هم در جامعه به جای بگذارد باعث رفع هیولای بیکاری و فقر و گرسنگی و تورم و گرانی از زندگی کارگران و توده های تحت ستم و زیر خط فقر یعنی اکثریت آحاد جامعه نخواهد شد؛ چرا که ریشه بیماری اقتصاد ورشکسته نظام جمهوری اسلامی، نه در تحریم ها بلکه در نظام اقتصادی- سیاسی سرمایه داری وابسته حاکم نهفته است. به این امر هم باید اشاره کرد که هم اکنون از ورای سیل هجوم اولیه صاحبان سرمایه های خارجی و هیات های آنها به ایران برخی شواهد بیانگر آنند که اکثر این هیات ها عمدتاً در صد فروختن کالاهای مصرفی بنجل خود به ایران و گسترش بخش های غیر مولد و خدماتی و دلالی هستند و نه سرمایه گذاری های طولانی مدت در بخش های پایدار و تولیدی اقتصاد ورشکسته جامعه ایران.

اما فریبکارانه ترین و مبتذل ترین چشم انداز کاذبی که مدافعان نظام حاکم و رژیم جمهوری اسلامی در استقبال از توافقات اسارتبار اخیر در مقابل مردم ما می گذارند راجع به بحث سترون گشایش در فضای دیکتاتوری حاکم بر جامعه و چشم انداز بوجود آمدن "دمکراسی" و "آزادی های مدنی" در شرایط سلطه

برای تمامی کسانی که بار دیگر در حال گرم کردن تنور برای امپریالیست ها و مراحم آنها در مورد "آزادی" و "دمکراسی" و "حقوق بشر" در ایران می باشند، باید تأکید کرد که در هیچ برهه ای از تاریخ و به طور مشخص در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، امپریالیست ها مدافع "آزادی" و "دمکراسی" برای کارگران و خلق های تحت ستم ما نبوده اند. بر عکس آنها برغم تبلیغ در مورد ظاهراً ضدیت با جمهوری اسلامی، در عمل، در تمام دوره های بحرانی و هر بار که توده های ما علیه این رژیم به پا خاسته اند با تمام ابزار ممکن به یاری جمهوری اسلامی شتافته و آن را حمایت کرده اند.

حصول به این مبلغ عظیم، فقر و فلاکت هر چه بیشتر دامان اکثریت عظیم آحاد جامعه ایران یعنی کارگران و توده های محروم را گرفت و دستمزدها و سطح زندگی آنها حتی نسبت به گذشته به گونه ای فزاینده سقوط کرد.

گذشته از حقیقت فوق، **نگاهی به تجارب تاریخی و سیمای کنونی جهان نشان می دهند که اصولاً حرکت سرمایه های امپریالیستی بویژه در شرایط بحران با هدف کسب مافوق سود هر چه فزاینده تر به قیمت تشدید فقر و استثمار کارگران و خلق های تحت ستم است که صورت می گیرد.** بنابراین، موج احتمالی جدید سرازیر شدن "سرمایه های خارجی" به ایران نمی تواند در خدمت تامین منافع مردم ایران و نجات آنها از فقر و گرسنگی و بیکاری و تورم قرار گیرد. واقعیت این است که این سرمایه ها هر جا پا گذارده اند به خاطر کسب سود بیشتر و تشدید غارت منابع طبیعی، بر شدت استثمار کارگران و ابعاد غارت ثروت های خلق های محروم افزوده اند. در کشورهای متروپل، سرمایه داران تعرض وحشیانه ای را به طبقه کارگر خود سازمان داده، ارتش های وسیع بیکاران بوجود آورده و توده های وسیعی را به خاک سیاه نشانده اند. همین تمایل ماهوی به سوداندوزی بیشتر و بی حد و مرز سرمایه است که قدرت های بزرگ سرمایه داری را بر آن داشته تا در تمام جهان و از جمله در بازار ایران با شدتی به مراتب فزاینده تر از گذشته در صد کسب سود باشند. اتفاقاً "سرمایه های خارجی" در شرایطی خود را برای هجوم گسترده تر به بازار ایران آماده ساخته اند که رژیم

جمهوری اسلامی با قانون کار ارتجاعی خود، با قراردادهای سفید امضا و سرکوب هر گونه مخالفت با اراده سرمایه، در محیط های کار بهشت برینی را برای آنها به وجود آورده است. از منظری دیگر، یک نگاه به اوضاع توده های تحت ستم در کشورهای نظیر ترکیه و امثال آنها که مورد "تحریم" های خارجی قرار ندارند و محل تاخت و تاز سرمایه های

اشتباهند و این واقعیت را در نظر نمی گیرند که در حال حاضر نیروهای جمهوری اسلامی در راستای سیاست های قدرت های بزرگ درگیر چند جنگ در منطقه بحرانی خاور میانه اند. حضور مزدوران رژیم در لبنان و فلسطین، افغانستان، چین و بوسنی و ... در طول ۳۶ سال گذشته ایران را همواره به مثابه یک عامل تنش و بحران آفرینی در منطقه تبدیل ساخته است. این روند هم اکنون نیز با همان شدت ادامه دارد- بگذریم از ۸ سال جنگ بیهوده و ارتجاعی با عراق به نفع امپریالیست ها. در شرایط کنونی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در عراق و سوریه بطور چشمگیری در منازعات جنگی جاری درگیرند. هر یک از این ماجراجویی های جنگی بر بستر بحران جاری و سیاست های جنگی عمومی امپریالیست ها در منطقه، خطر گسترش آن و وارد شدن رژیم در یک جنگ خانمانسوز را در بطن خود می پرورند. تجربه حیات ننگین جمهوری اسلامی نشان می دهد از آنجا که بدناف این رژیم از روز نخست با سیاست های امپریالیستی و منافع قدرت های بزرگ گره خورده است، جنگ و ماجراجویی های نظامی بخشی از موجودیت آن را تشکیل داده و توده های تحت ستم ما هیچ گاه در شرایط سلطه نظام حاکم روی امنیت و صلح پایدار در این کشور و منطقه را نخواهند دید.

محور دیگری از تبلیغات واهی جاری بر این پایه استوار است که با عادی شدن روابط و ورود سرمایه های بیشتر امپریالیستی، کمبود منابع مالی از بین رفته و قراردادهای جدید، اقتصاد را کد مملکت را براه انداخته و با ایجاد کار و تجارت، هیولای بیکاری و گرانی و تورم و نتایج آن یعنی فقر و گرسنگی و فحشاء و غیره به شکل کنونی از زندگی توده های رخت خواهد بست.

نخستین حقیقتی که تبلیغات فوق بر آن سایه می اندازند این است که اصولاً **مشکل کنونی نظام سرمایه داری وابسته ایران مشکل کمبود سرمایه و پول نیست.** این واقعیت زبانزد همگان است که جمهوری اسلامی بنا به اعتراف مسئولین خود رژیم حداقل در جریان ۸ سال زمامداری دولت احمدی نژاد (با وجود تحریم ها)، بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته که معادل کل درآمدهای جمهوری اسلامی در تاریخ حیات این رژیم تا آن مقطع بوده است. اما حتی دستیابی به این مبلغ نجومی در شرایط سلطه جمهوری اسلامی نه تنها باعث براه افتادن اقتصاد و بهبود زندگی توده ها نشد، بلکه این منابع عظیم تماماً از کانال های آشکار و پنهان یا به جیب غارتگران جهانی و ایادی آنها ریخته شد و یا توسط دستگاه بوروکراسی فاسد و گندیده حاکم دزدیده شد و صرف سیاست های ضد خلقی طبقه حاکم گشت. در نتیجه با وجود

تضمین سودهایشان می خواهند و شرط اساسی تداوم و تضمین این سودها سرکوب وحشیانه مردم ایران توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ست. اگر آمریکا و شرکا کمترین اعتقاد واقعی ای به "دمکراسی" و "حقوق بشر" داشتند در مقابل دیکتاتوری وحشیانه مزدورانشان در عربستان سعودی و اسرائیل و جنایات آنها به کمترین اقدامی دست می زدند و مثلاً حداقل قطعنامه های متعدد علیه آزادی و دمکراسی کشی این دولت ها در سازمان ملل را "وتو" نمی کردند. در نتیجه انتظار حمایت از امپریالیست ها برای پیشبرد "دمکراسی" و "آزادی" در ایران در شرایطی که آنها خود عامل اصلی بقای عمر دیکتاتوری حاکم هستند، چیزی جز فریب توده نمی باشد. زمان زیادی لازم نخواهد بود تا بار دیگر رسوایی این تبلیغات و سازندگان و مروجان رنگارنگ آن بر بستر واقعیات در مقابل همگان قرار گیرد.

محتوای توافقات انجام شده هیچ گونه حایبی برای ایجاد خوش بینی نسبت به تغییر وضع موجود در میان افکار عمومی آگاه جامعه ما باقی نگذاشته است. نگاهی به توافق اخیر نشان می دهد که سران مزدور جمهوری اسلامی در واقع با پذیرش تمامی شروط دیکته شده از سوی اربابان جهانی شان، نه تنها صدها میلیارد دلار از دارایی های مردم ایران را در کوره اتمی خویش سوزاندند و در واقع بدون هیچ حاصلی به حیب سرمایه داران جهانی و قدرت های امپریالیستی ریختند، بلکه شمشیر داموکلس امپریالیست ها بر علیه خلق های تحت ستم ما را با فاصله ای نزدیکتر بر سر مردم ایران قرار دادند.

"دمکراسی" و رعایت "حقوق دمکراتیک" توده های تحت ستم کوچکترین شکافی بر ندارد.

پروژه اتمی جمهوری اسلامی از زمان آغاز تا توافق کنونی، عرصه دیگری ست که به طور آشکار وابستگی عمیق جمهوری اسلامی به امپریالیسم و سیاست های امپریالیستی را نشان می دهد. بررسی رفتار جمهوری اسلامی در این روند نشان می دهد که چگونه سران این رژیم به همان نسبت که در مقابل خواست ها و مطالبات عادلانه توده های تحت ستم ما قاطعانه و "انقلابی" عمل می کنند و از اعمال هیچ جنایتی علیه مردم دریغ نمی ورزند، درست به همان درجه در مقابل اربابان جهانی شان همیشه مانند موم عمل کرده و "نرمش" های "قهرمانانه" به خرج می دهند تا نظام وابسته حاکم را حفظ کرده و خود در قدرت باقی بمانند.

تنها با شناخت ماهیت وابسته و ضد مردمی این رژیم است که می توان فهمید آغاز دوران بعد از تحریم و علنی و عادی شدن روابط با اربابان جهانی نیز منجر به هیچ گونه گشایش جدی در زندگی سراسر محنت زده اکثریت مطلق آحاد جامعه ما نخواهد شد. در نتیجه نباید فریب تبلیغات امپریالیست ها و طبقه حاکم در مورد آثار به اصطلاح تاریخی این توافق را خورد و چشم اندازهای کاذب آنها را باور کرد. توده های تحت ستم ما برای رسیدن به آزادی و رفاه و خوشبختی و یک جامعه واقعا دمکراتیک راهی جز متشکل کردن خود و گام برداشتن در مسیر یک انقلاب اجتماعی در پیش ندارند. آغاز و فرجام پروژه اتمی در طول دو دهه اخیر این واقعیت را یکبار دیگر به اثبات رسانده است.

ثالثاً سردمداران جمهوری اسلامی بهتر از هر کس دیگری می دانند که با رفع تحریم ها و عادی شدن مناسبات با غرب، دستاویز "شیطان بزرگ" در دست آنها برای سرکوب مطالبات مردمی هر چه بیشتر رنگ باخته و دیر یا زود توده های تحت ستم با انبوهی از مطالبات اقتصادی-سیاسی بار دیگر در مقابل آنها صف خواهند بست. واقعیتی که به طور طبیعی مسلح شدن هر چه بیشتر این رژیم به چماق سرکوب و خفکان و اعمال قهر ضد انقلابی را در پی خواهد داشت.

از سوی دیگر برای تمامی کسانی که بار دیگر در حال گرم کردن تور برای امپریالیست ها و مراحم آنها در مورد "آزادی" و "دمکراسی" و "حقوق بشر" در ایران می باشند، باید تاکید کرد که در هیچ برهه ای از تاریخ و به طور مشخص در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، امپریالیست ها مدافع "آزادی" و "دمکراسی" برای کارگران و خلق های تحت ستم ما نبوده اند. بر عکس آنها برغم تبلیغ در مورد ظاهراً ضدیت با جمهوری اسلامی، در عمل، در تمام دوره های بحرانی و هر بار که توده های ما علیه این رژیم به پا خاسته اند با تمام ابزار ممکن به یاری جمهوری اسلامی شتافته و آن را حمایت کرده اند. امروز نیز امپریالیست ها و در راس آنها آمریکا که جنایات روزمره شان در عراق و سوریه و افغانستان و فلسطین و لیبی و ... هر چشم کوری را هم خیره کرده است، به هیچ رو خواهان تضعیف جمهوری اسلامی و قدرت یافتن توده های به جان آمده در ایران نیستند. آنها تداوم عمر نظام استثمارگرانه موجود را برای تثبیت و گسترش سلطه خویش و

جمهوری اسلامی ست. به طور خلاصه میشرین این ایده باطل با لهجه های مختلف اظهار می دارند که بدنبال عادی شدن روابط با "جامعه بین المللی" (اسم مستعار قدرت های امپریالیستی) جمهوری اسلامی یا داوطلبانه و یا زیر "فشار" جامعه بین المللی شروع به ایجاد "فضای باز سیاسی" کرده و "حقوق دمکراتیک" و "آزادی های شهر وندی" به تدریج بر جامعه خفقان زده ما حاکم خواهد شد. به ویژه آنکه در رابطه با این چشم انداز این جماعت مخاطبین خود را به "وعده های انتخاباتی" روحانی تهکار نیز رجوع می دهند. به وعده های همان رئیس جمهوری که در تمام دوران خدماتی نوکر منشانه خود به نظام ضد خلقی حاکم، در حساس ترین پست های سیستم یکی از مظاهر بارز مدافع خفقان و تشدید سرکوب توده ها در جامعه بوده و در همین ۲ سال زمام داری اش در پست ریاست جمهوری نیز "قهرمان اعدام" نام گرفته است.

اولاً تبلیغ چنین چشم اندازی در شرایط کنونی درست به مانند آن است که بخواهیم مردم ما بپذیرند که "گرگ" های درنده حاکم یک شبه به "میش" های آرام و صلح جو تبدیل گردند. این عوامفریبی در شرایطی نشر می یابد که همه می دانند جمهوری اسلامی در تمام برهه های دوران حکومتش چه در لباس "محافظه کار" و "پیرو خط امام" و چه در قیای فریبنده "معتدل" و "میان رو" و "اصلاح طلب" در تمام شرایط فاقد کمترین ظرفیت برای ایجاد و قبول کوچکترین آزادی های صنفی و سیاسی و حقوقی در نظام حاکم بوده است.

ثانیاً باید گفت که اصولاً مطالعه تاریخ نشان می دهد که ضرورت حفظ و بقای نظام سرمایه داری حاکم بر ایران با اعمال یک دیکتاتوری عربان و سرکوب وحشیانه سیستماتیک گره خورده است. بطور مشخص، ما در طول ۲۶ سال حیات جمهوری اسلامی دیده ایم که این رژیم بدون مسدود کردن دائمی و مطلق فضای سیاسی جامعه، بدون اعمال یک قهر عربان و نفوذ یک دیکتاتوری تمام عیار به خصوصی ترین زوایای زندگی توده ها قادر به ادامه حیات نبوده و نخواهد بود. برای حفظ چنین موقعیتی سردمداران جمهوری اسلامی با تمامی قوا و با اتکا به دستگاه سرکوب قدرتمند خویش و سربازان گمنام امام زمانشان عمل کرده اند و تا کنون با قاطعیت تمام هرگز اجازه نداده اند که سد دیکتاتوری آنها به دست خودشان و با قبول کمترین

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!



چهل سال بعد از جنایت تپه های اوین! (بخش پایانی)

(گفتگوی با رفیق فربرز سنجرى)



توضیح پیام فدائی: آنچه در زیر مشاهده می کنید بخش سوم و پایانی مصاحبه "پیام فدائی" با رفیق فربرز سنجرى در ارتباط با کشتار نه زندانی سیاسى در سال ۱۳۵۴ توسط ساواک شاه در تپه های اوین می باشد. چهل سال پیش رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در یکى از رساترین جنایاتش، طى برنامه ای از پیش تعیین شده، نه زندانی سیاسى که اکثراً از زندانیان سرشناس زندان های شاه بودند و سال ها از محکومیت آن ها می گذشت را در جریان یک اقدام دستجمعى در تپه های اوین به رگبار گلوله بست و سپس عوامفریبانه اعلام کرد که آن ها در جین فرار کشته شده اند. در این جنایت هولناک رفقا عباس سورکى، بیژن جزنى، حسن ضیاء ظریفى، سعید کلانترى، محمد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و دو مجاهد خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل به شهادت رسیدند. ضمن گرامیداشت خاطره این عزیزان با توجه به این که در چهلمین سالگرد این جنایت، شاهد اظهار نظرهایى در رابطه با این اقدام ددمنشانه و هم چنین نظرات و جایگاه رفیق بیژن جزنى در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در شبکه های اینترنتی بودیم و از آن جا که آن اظهار نظرها بطور طبیعى پرسش هایى را سبب شده اند، به همین دلیل از رفیق فربرز سنجرى که از زمره چریکهای فدائی خلقى بود که از سال پنجاه در زندان های رژیم شاه به سر می برد و در آن سال های پر جنب و جوش تاریخی، خود از نزدیک شاهد رویداد ها و مسایل درون زندان بود، خواستیم تا پاسخگوی سئوالهایى در این زمینه باشد. این گفتگو در اردیبهشت سال جارى (۱۳۹۴) انجام شده است. بخش اول و دوم این مصاحبه در شماره های پیشین پیام فدائی درج شده است. متن کامل این مصاحبه در سایت سياهکل در آدرس زیر قابل دسترسی ست:

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/mosahebeh-Payam-Fadaee-ba-RFS-20150510.htm>

همسوى با آن ها بخش بزرگى از آن سازمان را به پا بوسى ارتجاع برد.

دنیاى عجیبى است. در مورد بیژن جزنى، یکى که در زمان استقرار جمهوری اسلامى هم کاسه کیانورى بود امروز نه فقط از طرف خودش بلکه از سوى "موثرترین چهره های اقلیت" و خیل هم "صادقانه" مى گوید که: "همه ما او را و حسن ضیاء ظریفى را قبول داشتیم". اما فراموش مى کند که بگوید همه آن ها با لگد مال کردن آرمان های انقلابی بیژن جزنى و سازمان مسلحى که بیژن بر "نقش استراتژیک" آن تاکید داشت، به شکل گیرى وضع فعلی یارى رساندند، و دیگرى که در زندان یکى از چهره های مخالف بیژن بود و در همان زندان، تئورى مبارزه مسلحانه - البته با تفسیر من در آوردى که به آن داده بود - را نادرست اعلام کرده بود و تا دیروز افتخارش این بود که "میخ تابوت مشى چریکى" را کوبیده، حال مدعى مى شود که: "مبارزه مسلحانه، به روایتى که بیژن در آخرین نوشته های اش مطرح مى کرد، ممکن بود نه تنها مزاحم کار توده ای نباشد، بلکه حتى شعله اعتراضات (مثلاً تهیدستان خارج از محدوده) را به میان کارگران و زحمتکشان بخش های دیگر بکشانند." (از اظهارات مجد رضا شالگونى در مقاله: "بیژن فقط یک نفر نبود، یک جریان بود") همه این ها بیانگر آنند که بیژن برای مداحان امروزی اش هم چون سال های اول بعد از قیام بهمن دستاویزى بیش نیست تا با آن نظرات انقلابی متعلق به کارگران و زحمتکشان را مورد حمله قرار دهند و در عین حال خود بیژن را هم نه فقط به عنوان یک فرد بلکه به عنوان جریانى که نامش با مبارزه مسلحانه عجین شده است را بکوبند.

در چنین وضعی چه مى شود گفت جز اینکه با وام گیرى از شاملو بگوئیم که به راستى روزگار غریبى است نازنین، تاریخ و صداقت را در پستوى خانه نهان باید کرد.

اتخاذ کنندگان این روش زیاد خَرَجى نبود، اما خیل از این ها نه فقط مبارزه مسلحانه مورد نظر بیژن بلکه حتى مارکسیسمى که بیژن به آن باور داشت را هم انکار کرده اند و آشکارا از عدم قبول مارکسیسم دم مى زنند. در چنین اوضاعى وقتى که فرخ نگهدار مقاله مى نویسد و مدعى مى شود که "دلم مى خواست مثل بیژن باشم" نباید در ریاکارانه بودن این آرزو شک کرد. چون اگر کسى مى خواست واقعا مثل بیژن باشد، در همان سال ۲۹ به جای اظهار ندامت در درگاه شاه، همانند بیژن روی آرمان های خود مى ایستاد و تن به خفت و خواری ندامت نمى داد. مى دانیم که فرخ نگهدار در سال ۲۷ به جرم همکاری با گروه جزنى دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم شد اما در آبان ۲۹ با نوشتن نامه به شاه درخواست عفو کرد و از زندان آزاد شد. در حالی که بیژن در زندان ماند و در همان شرایط زندان از مبارزه مسلحانه دفاع کرد - این امر هم که دید او نسبت به این مبارزه هیچ وقت هم مورد تأیید من (فربرز سنجرى) نبوده تغییرى در واقعیت فوق نمى دهد. از سوى دیگر کسى که امروز مدعى است که در شرایط قبل و بعد از قیام بهمن: "هیچ گاه نبوده است که من در تصمیم گیرى های حیاتی به این نیاندیشیده باشم که اگر بیژن بود چگونه مى دید و چگونه واکنش نشان مى داد، به خصوص در دوران های منتهی به انقلاب و پس از انقلاب، این خیال که اگر بیژن بود چه مى کرد لحظه ای هم مرا رها نمى کرد." (از اظهارات فرخ نگهدار در گفتگو با سایت "اخبار روز" تحت عنوان: "دلم مى خواست مثل بیژن باشم!") و تاکید هم دارد که این حرف ها را "صادقانه" مى گوید؛ کسى است که بعد از قیام بهمن و در ستاد "میکده" به خاطر جلوگیری از فعالیت ما (یعنى رفقایى که در زندان پیرو خط رفیق مسعود احمدزاده بودیم) در درون سازمان در حضور خود من با وقاحت اعلام کرد که "ما نه مسعود را قبول داریم و نه بیژن را" که اتفاقاً درست مى گفت. چرا که دیدیم که در ادامه نظرات واقعی اش بسوى حزب توده متمایل شد و در

سئوال: چرا این روز ها کسانى که آرمان ها و راه بیژن را قبول ندارند جلو افتاده و از وی سخن مى گویند و به قول خودشان از او تجلیل مى کنند؟

پاسخ: سئوال جالبی است. اکثر کسانى که امروز از بیژن سخن مى گویند و مى کوشند او را بنیان گذار سازمان فدائى جلوه دهند همان هائى هستند که با اعمال و رفتار شان خط فاصل قاطعى بین خود و آن بخش از نظرات بیژن که مواضع انقلابی وی را منعکس مى کرد، کشیده اند. آن ها علناً هیچ همراهی با نظرات بیژن در این زمینه ها ندارند. برخى از آن ها همچون شالگونى حتى در زمان حیات بیژن جزء مخالفین وی بوده اند. با در نظر گرفتن این امر باید در انگیزه های این افراد در ظاهراً دفاع شان از جزنى دقت نمود. نباید فراموش کرد که سال ها است که بخشى از کسانى که هدفشان کوبیدن خط انقلابی چریکهای فدائى خلق مى باشد این هدف را زیر پوشش "دفاع از بیژن" پیش برده اند. آن ها با توسل به بیژن، دیدگاه های انقلابی رفیق مسعود احمدزاده را چپ و نادرست جلوه مى دهند و بعد این ظاهراً شیفتگان بیژن با تکیه بر پارامترهایی هم چون تغییر شرایط جامعه و یا به قول اقلیتی ها "اوضاع سیاسى ایران و جهان"، خط بطلان بر کل نظرات بیژن مى کشند. همان طور که امروز شاهدیم که در دستگاه فکرى آنان ایده ها و دیدگاه هائى دیده مى شود که ربطی به نظرات بیژن ندارند.

اگر به تاریخ سازمان فدائى بعد از قیام مراجعه کنیم خواهیم دید که روشى که امروز در حمله به چریکهای فدائى خلق و خط انقلابی آن ها با نام تجلیل از رفیق جزنى در پیش گرفته شده دقیقاً همان روشى است که باند فرخ نگهدار در آن روزها از آن استفاده مى کرد. اگر کسانى که امروز سنگ دفاع از بیژن را بر سینه مى زنند کمترین نزدیکی فکرى با نظراتی داشتند که بیانگر مواضع انقلابی او بود، موضوعی که اتفاقاً نام بیژن با آن ها در میان مردم ایران مطرح شده، آن وقت به

سازمان چریکهای فدائی خلق به طور پوشیده مورد تحریف قرار گرفته و به عنوان نظرات "اپورتونیسم چپ" کوبیده شده بود. به واقع به همان صورتی که بعداً علنی شد منظور او از "اپورتونیسم چپ" نظرات چریکهای فدائی خلق در کتاب رفیق مسعود احمدزاده بود. این شیوه بسیار نادرست در برخورد به نظرات پایه ای یک سازمان و بنیانگذارانش بود که باعث شد در ابتدا کسی متوجه اصل موضوع نشود. بعد ها که برخی از زندانیان متوجه مغایرت نظرات بیژن با نظرات سازمان خود شده بودند این موضوع را مطرح می کردند ولی مؤیدین و طرفداران بیژن تا مدت ها مغایر بودن دو نظر را انکار کرده و می گفتند که بیژن دارد نظرات اولیه سازمان را "تکامل" می دهد. اما چون واقعیت چیز دیگری بود زندانیان سیاسی ای که نظرات پایه ای چریکهای فدائی خلق را می شناختند به حقیقت موضوع پی برده و مطرح کردند که آن چه بیژن می گوید تکامل نظرات پایه ای سازمان چریکهای فدائی خلق نیست ، بلکه رد آن نظرات است. درست از دل چنین پروسه ای بود که در اواخر سال ۵۲ و اوایل ۵۳ طیف طرفداران بیژن و مسعود در زندان شکل گرفت. بنابراین در پاسخ خلاصه وار به سئوال عنوان شده باید گفت که بیژن از سال ۵۱ شروع به نوشتن کرد ولی آن چه به نام نوشته های بیژن مطرح می باشد عمدتاً در سال ۵۲ و ۵۳ در زندان نوشته شده اند.

سئوال: گر چه می دانیم که سئوالات متعددی مطرح کرده ایم اما بگذارید نظراتان را در باره این که چرا برخی بیژن را از بنیانگذاران سازمان فدائی خطاب می کنند هم بررسی کنیم؟

پاسخ: البته نمی شود فقط گفت برخی، چون این نظر نادرست در سطح وسیعی در جنبش پخش شده و به باور خیلی ها تبدیل گشته است و این امر غیر واقعی حال برای آن ها به صورت یقینی تردیدناپذیر در آمده است. آن چه این ادعای نادرست را تقویت می کند این واقعیت است که در گروه جنگل رفقائی حضور داشتند که قبلاً با گروه جزئی در ارتباط بودند. ولی کسانی که بر این امر تکیه می کنند دیگر توجه نمی کنند که پس از دستگیری گروه جزئی چند تن از رفقای باقیمانده آن گروه چه پروسه ای را از سر گذراندند. مثلاً گفته می شود که رفیق صفائی فراهانی، فرمانده دسته جنگل قبلاً عضو گروه جزئی بود ولی دیگر نمی گویند که این رفیق بعد از تلاشی گروه جزئی به همراه رفیق صفاری آشتیانی به فلسطین رفت و موقعی که به ایران آمد با یک گروه تازه که مشخصات دیگری داشت و متفاوت با گروه جزئی بود روبرو شد، گروهی که بعداً گروه جنگل نامیده شد. رفیق حمید اشرف در "تحلیل یکسال مبارزه چریکی در شهر و کوه" در این باره نوشته است که: "این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پائیز سال ۴۷ با ۸ کادر، سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله

کسی که امروز مدعی است که: "هیچگاه نبوده است که من در تصمیم گیریهای حیاتی به این نیندیشیده باشم که اگر بیژن بود چگونه می دید و چگونه واکنش نشان می داد. به خصوص در دوران های منتهی به انقلاب و پس از انقلاب ، این خیال که اگر بیژن بود چه می کرد لحظه ای هم مرا رها نمی کرد." (از اظهارات فرخ نگهدار در گفتگو با سایت "اخبار روز" تحت عنوان: "دلم می خواست مثل بیژن باشم!") و تاکید هم دارد که این حرف ها را "صادقانه" می گوید؛ کسی است که بعد از قیام بهمن و در ستاد "میکده" به خاطر جلوگیری از فعالیت ما (یعنی رفقائی که در زندان پیرو خط رفیق مسعود احمدزاده بودیم) در درون سازمان در حضور خود من با وقاحت اعلام کرد که "ما نه مسعود را قبول داریم و نه بیژن را"

نتیجه به عنوان نظر، او مطرح نبود. در مورد این جزوه ، لازم است بگویم که در اواخر سال ۵۲ یا اوایل ۵۳ در زندان های شاه این موضوع که نویسنده آن جزوه رفیق علی اکبر صفائی نبوده بلکه رفیق جزئی آن را به قولی برای به اصطلاح اتوریته نظری دادن به رفیق صفائی به او نسبت داده است، به عنوان یک بحث داغ مطرح بود. کسانی که در زندان دور رفیق بیژن جمع بودند (و آن طور که گفته می شود خود بیژن هم) مدعی بودند که جزوه مزبور را او ننوشت و هر کس جز این بگوید قصدش تخطئه بیژن می باشد! آن ها همان موقع هم تحت نام تخطئه بیژن طرفداران خط مسعود احمدزاده را می کوبیدند. امروز دیگر بر اساس شواهد غیر قابل انکاری حقیقت موضوع روشن گشته. در این مورد یکی از دلایلی که خود من می توانم شهادت دهم این است که وقتی رفقا مفتاحی و احمدزاده در سال ۵۰ در بازداشتگاه اوین در باره گروه جنگل اطلاعات شان را در اختیار بقیه رفقای فدائی می گذاشتند که من نیز جزء آن ها بودم هرگز هیچ اشاره ای به چنین امری که رفیق علی اکبر صفائی هم مقاله ای نوشته و یا در اختیار آن ها گذاشته، نکردند. بلکه بر عکس تاکید کردند که رفقای جنگل نظراتی که ما نوشته بودیم را خوانده و قبول کردند و این باعث شد که ما هر چه بیشتر به هم نزدیک شویم.

کسانی که به دانستن تاریخ مبارزه نظری در آن دوره علاقمند می باشند باید بدانند که حتی در سال ۵۱ و ۵۲ در زندان عادل آباد شیراز - تا وقتی که من شخصا در آن زندان بودم - چیزی به نام اختلافات بیژن و مسعود مطرح نبود. اساساً بیژن سال ۵۰ وقتی از تبعید به تهران منتقل شد برای اولین بار از طریق زندانیان چریک فدائی که حامل نظرات سازمان خود بودند با نظرات مسعود و پویان آشنا شد. او به تدریج اقدام به نوشتن نمود و در مقطعی مطالبی نوشت که دیدی را از جنبش مسلحانه ارائه می داد و در آن ها نظرات

سئوال: مجد رضا شالگونی در مقاله ای که قبلاً به آن اشاره شد مدعی شده که: "در واقع از ۵۲ به بعد سازمان فدایی آشکارا در مسیری افتاده بود که بیژن توصیه می کرد. آیا این ادعا با واقعیت انطباق دارد؟

پاسخ: نه ، به هیچ وجه. با استناد به انتشارات خود سازمان فدائی و از جمله نبرد خلق ارگان سازمان و اظهارات رفقائی که در آن مقطع در درون سازمان فعالیت می کردند ، اتفاقاً باید با تاکید گفت که در سال ۵۲ ، نظرات بیژن در سازمان فدائی اصلاً مطرح نبود. البته فکر نمی کنم که جای پرداختن به این مسئله با استناد به فاکت های موجود این جا باشد ، چون محدودیت های حاکم بر این گفتگو نمی گذارد که چنین بحثی به درستی طرح و پاسخ داده شود. مثلاً حداقل برای این که روش برخورد روشن باشد باید تاکید کنم که وقتی کسی چنین ادعائی می کند اولاً باید قبل از هر چیز مسیری که مدعی است بیژن توصیه می کرده را با استناد به نوشته های خود بیژن نشان دهد و ثانیاً با تکیه بر عملکرد سازمان فدائی ثابت کند که مسیر حرکت آن سازمان با مسیری که بیژن پیشنهاد می کرده همسان بوده و ثالثاً باید ثابت کند که در واقعیت ، مسیری که سازمان فدائی پیش می برد به توصیه بیژن انتخاب شده بود. در حالی که نویسنده مطلب مزبور هیچ کدام از این کار ها را نکرده و صرفاً یک ادعای تو خالی و پوچی کرده است. اما تاریخ را با فرض و ادعا نمی توان توضیح داد.

سئوال: بگذارید این سئوال را مطرح کنیم که نظرات بیژن جزئی از چه زمانی در زندان ها مطرح شد؟

پاسخ: ببینید در سال ۵۰ در زندان های شاه اصلاً چیزی به نام نظرات بیژن مطرح نبود. در حالی که نام بیژن و گذشته اش و تلاش اش برای شروع مبارزه مسلحانه امر شناخته ای بود. اما اصلاً بیژن نه نوشته ای داشت و نه نظر مشخصی که بخواهد آن را طرح کند. بیژن، رفیق با تجربه ای بود که اطلاعات زیادی هم داشت اما در آن زمان دستگاه فکری خاصی را نمایندگی نمی کرد. اساساً گروه جزئی در همان سال ۴۶ هم نوشته و اثر شناخته شده ای که در سطح جنبش پخش شده باشد، نداشتند. تنها نوشته ای که بعدها به آن "زمان نسبت داده شد جزوه ای تحت نام "مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظائف کمونیست های ایران در شرایط کنونی" می باشد که گفته می شود متعلق به رفیق حسن ضیاء ظریفی می باشد. این جزوه در آذر ماه سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور از سوی "۱۹ بهمن" که گرداننده اصلی اش منوچهر کلانتری، دانی بیژن جزئی بود ، منتشر شده بود.

"آن چه یک انقلابی باید بداند" اولین جزوه ای است که بیژن در زندان نوشته است که آن را هم به طور غیر اصولی به رفیق علی اکبر صفائی نسبت داده بود. در

پایتز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت."

به طور کلی، در ابتدا با صراحت بگویم که بیژن جزنی از بنیانگذاران سازمان چریک های فدائی نبود بلکه از بنیانگذاران گروهی بود که به نام "گروه جزنی" یا گروه رفقا سورکی، ظریفی، جزنی شناخته می شود. این گروه از یک تتوری واحدی پیروی نمی کردند و به واقع گروه فاقد هرگونه تتوری بود. بگذارید تاکید کنم که بیان این واقعیت ربطی به اختلاف نظرات بیژن با خط چریکهای فدائی و این که من هیچ وقت نظرات بیژن را درست نمی دانستم، ندارد بلکه طرح این موضوع تلاشی است برای این که واقعیت همان طور که بوده، شناخته شود.

بیژن در ۱۹ دی سال ۶۶ دستگیر شده و از آن زمان به بعد تا زمان شهادتش در زندان بوده. در حالی که سازمان چریکهای فدائی خلق با ادغام دو گروه یعنی گروه رفیق احمدزاده و گروه جنگل در فروردین سال ۵۰ به وجود آمد. گروه جنگل اساساً با تلاش رفیق غفور حسن پور شکل گرفت. شرایط سال های اول دهه چهل با سال های فعالیت گروه جنگل در نیمه دوم این دهه متفاوت و برخورد آن ها هم با مسائلی که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه باید به آن پرداخته می شد، متفاوت بود. مثلاً درست برعکس گروه جزنی، گروه جنگل از ابتدا خود را برای حرکت مسلحانه آماده می کرد و دقیقاً گروه با توجه به الزامات این هدف سازمان می یافت. گروه جنگل در شرایط سیاسی - اجتماعی متفاوت از گروه جزنی و با ساخت تشکیلاتی دیگری پا گرفته بود. آن هائی که بدون تعمق روی تفاوت های اساسی بین شرایط شکل گیری و ساختار تشکیلاتی گروه جزنی با گروه جنگل، رفیق جزنی را مؤسس گروه جنگل اعلام می کنند، در واقع ضمن تحریف تاریخ، نقش رفیق غفور حسن پور و بقیه یارانش در این گروه را به حاشیه می برند. اگر به تاریخ گروه جزنی مراجعه کنیم این گروه علیرغم تمایل به حرکت مسلحانه اما قادر به این حرکت نشد در حالیکه گروه جنگل برنامه شناسائی جنگل را با موفقیت در مقابل خود قرار داد و به آن عمل نمود. این امر اتفاقی نبود بلکه ناشی از تفاوت های اساسی در زمینه های گوناگون بین دو گروه یاد شده بود.

همان طور که می دانیم سازمان چریکهای فدائی با تتوری مشخصی وارد صحنه مبارزه شد و اتفاقاً بررسی عینی روندهای تاریخی نشان می دهد که یکی از رمز های توانائی چریکها در تداوم مبارزات شان، روشن بودن تتوری راهنمای شان بود. تتوری ای که به وسیله رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان مدون شده بود و حاصل چهار سال کار فشرده تتوریک و عملی آگاه ترین کمونیست انقلابی ایران

بیژن در ۱۹ دی سال ۶۶ دستگیر شده و از آن زمان به بعد تا زمان شهادتش در زندان بوده. در حالی که سازمان چریکهای فدائی خلق با ادغام دو گروه یعنی گروه رفیق احمدزاده و گروه جنگل در فروردین سال ۵۰ به وجود آمد. گروه جنگل اساساً با تلاش رفیق غفور حسن پور شکل گرفت. شرایط سال های اول دهه چهل با سال های فعالیت گروه جنگل در نیمه دوم این دهه متفاوت و برخورد آن ها هم با مسائلی که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه باید به آن پرداخته می شد، متفاوت بود. مثلاً درست برعکس گروه جزنی، گروه جنگل از ابتدا خود را برای حرکت مسلحانه آماده می کرد و دقیقاً گروه با توجه به الزامات این هدف سازمان می یافت.

بود. بنابراین علیرغم همه احترامی که باید برای گروه جزنی قائل بود نمی توان آن ها را جزو بنیان گذاران سازمان فدائی تلقی نمود. این تصور غیر واقعی با توجه به این واقعیت اشاعه وسیع یافته که سازمان فدائی در شرایطی با استقبال وسیع مردم مواجه و علنی شد که باند فرخ نگهدار بر آن حاکم بود. در این شرایط به طور طبیعی همه امکانات آن سازمان در جهت اشاعه چنین نظر نادرستی به کار گرفته شد تا بنیانگذاران واقعی سازمان و راه آن ها هر چه بیشتر در حاشیه قرار گیرند. متأسفانه کار این تاریخ سازی به جائی رسیده که حتی فرخ نگهدار معلوم الحال هم با وقاحت تمام مدعی شده که از بنیانگذاران این سازمان بوده است. گفته خودش چنین است: "از همان ابتدای تاسیس سازمان چریکهای فدائی خلق که من هم جزء بنیان گذاران این سازمان بودم" (در گفتگو با شیرین فامیلی) البته این دروغ بزرگ اگر تنها محدود به دروغگوئی که آنرا بیان کرده می شد مثل خیلی از دروغ های دیگرش می شد از آن گذشت و تنها تأکید کرد که بی جهت نیست که گفته اند وقتی آب سربالائی برود قورباغه هم ابو عطا می خواند. اما همین دروغ بعداً از سوی بی بی سی هم تکرار شد. زمانی که در تاریخ ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۹۰ برنامه "به عبارت دیگر" بی بی سی با فرخ نگهدار گفتگو داشت مجری برنامه، وی را به عنوان "یکی از بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق" معرفی نمود. به این ترتیب این رسانه امپریالیستی نشان داد که در تحریف تاریخ سازمان فدائی چه پیگیری ویژه ای دارد.

سئوال: از برنامه "به عبارت دیگر" بی بی سی و تلاش اش در جهت تحریف تاریخ سازمان فدائی صحبت کردید. حتماً از گفتگوی اخیر این برنامه با همسر سابق بیژن جزنی هم اطلاع دارید. در این برنامه که به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه پخش شد در حالیکه تلاش می شد تا از زبان همسر سابق بیژن جزنی جنبش مسلحانه تخطئه

کردد برای کوبیدن جنبش مسلحانه از هیچ ترفندی کوتاهی نشد. در این برنامه حتی کار تحریف نظرات بیژن به آن جا رسید که همسر سابق ایشان مدعی کشت که بیژن به هیچ "ایسمی" باور نداشته است. در باره این برنامه و این ادعا ها چه می گویند؟

پاسخ: بله من هم مثل خیلی های دیگر این برنامه را دیدم. به نظر من هیچ انسانی حتی با آگاهی کم ولی انسان با وجدان نمی تواند این برنامه را ببیند و به خاطر این که شخصیت انقلابی بیژن در آن برنامه از طرف چنان کسانی مورد توهین قرار گرفت احساس تنفر و خشم به او دست ندهد. در این برنامه همسر سابق بیژن جزنی که در تمام سال های گذشته در تلاش بود از رابطه شخصی اش با بیژن جهت مطرح کردن خود سود جوید، حال به دستاویزی برای کوبیدن آرمان های همسر سابق خود و جنبش مسلحانه ای که بیژن با هر نگرشی به آن باور داشت تبدیل شده بود. آن هائی که تا دیروز بیژن را بنیان گذار و تتوریسین سپاهکل جا می زدند و هر کس جز این می گفت را بدخواه و کم اطلاع جلوه می دادند امروز به صرافت این افتاده اند که بگویند بیژن به سپاهکل ربطی نداشت. مسلماً به رسانه امپریالیستی بی بی سی حرجی نیست که کارش پخش برنامه علیه منافع مردم ایران است. اما همراهی حقارت آمیز همسر سابق بیژن جزنی با مجری یک رسانه امپریالیستی و حتی کاسه داغ تر از او شدن در تمسخر آرمان های بیژن چیزی جز خشم و نفرت ایجاد نمی کرد، به خصوص اگر به یاد آوریم که این برنامه درست در چهلمین سالگرد شهادت بیژن و ۸ انقلابی مدافع جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه تهیه شده بود که معنایش پایمال کردن خون بیژن برای امیال حقیر بود.

همسر سابق بیژن حتی انقلابیونی را مورد تمسخر قرار داد که برای بیژن چنان مظهر پاکی بودند که وی در شعری که برای آن ها سرود یعنی رزمندگان سپاهکل سوگند یاد کرد که: "که تا جان در بدن داریم و پا قلبی که آکنده ست از مهر وطن وز شور آزادی/ قدم در راه بگذاریم و سر در راهتان بازیم و طرحی نو در اندازیم." حال خانم قربشی هم موضع با بی بی سی با خنده و تمسخر به یاد مجری برنامه می آورد که مردم نه تنها از آن رزمندگان حمایت نکردند بلکه طناب پیچشان هم کردند.

البته صحبت در باره همه آن چه در آن برنامه "به عبارتی دیگر" گذشت و کوشش شد به عبارتی چهره مخدوش شده ای از بیژن به مردم ارائه شود در این جا مقدور نیست. اما، در میان همه تحریفاتی که در این برنامه شاهد بودیم مضحک تر از همه، این ادعای خانم جزنی بود که با تکیه بر جمله ای در یکی از بازجوئی های بیژن جزنی که مربوط به سالهای اول دهه چهل

اما در مورد این که چرا نظرات رفیق جزئی مورد قبول من نیست، واقعیت این است که اختلافات وی با تئوری مبارزه مسلحانه موارد متعددی را شامل می شود. تنها برای نمونه به این اشاره می کنم که بیژن درک نادرستی از دیکتاتوری در ایران زمان شاه، ارائه می داد. او مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله استراتژیک در مبارزه خلق ما می دانست. در حالیکه تئوری مبارزه مسلحانه بر عکس این برداشت نادرست، دیکتاتوری را روبنای ذاتی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور ارزیابی نموده و معتقد است که وحدت استراتژیک جنبش انقلابی مردم ایران سرنگونی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به امپریالیسم می باشد و دیکتاتوری تنها در این صورت از جامعه ما محو خواهد شد. تجربه در عمل هم نشان داد که رژیم شاه و به قول بیژن "دیکتاتوری فردی شاه" در بستر اوج گیری مبارزات توده ها سرنگون شد اما هیچ مرحله استراتژیکی عملاً متحقق نگردید و رژیم خمینی با وحشیگری بیشتر به قدرت رسید. امری که نادرستی تحلیل بیژن را آشکارا در مقابل دید همگان قرار داد. گفتم که اختلافات این دو دیدگاه یکی دو مورد نیست. مثلاً از نظر بیژن حزب توده در مقطعی از حیاتش حزب طبقه کارگر بوده است. در حالیکه تئوری مبارزه مسلحانه ارزیابی اش در مورد این حزب چنین است که حزب توده "در حیات خود حتی لحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یک حزب کمونیست باشد" (کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، قطع جیبی صفحه ۳۶). روشن است که اشاعه چنین درک هائی راه را برای نفوذ افکار توده ای در درون سازمان تسهیل می کرد که این طور هم شد و ما عواقبش را بعداً شاهد بودیم.

به هر حال بهتر است در فرصت دیگری به این اختلافات بپردازم و تنها در خاتمه چون در چند جا اشاره کردم که بیژن نظرات رفیق مسعود را "اپورتونیسم چپ" قلمداد می کرد (البته به طور غیر صریح) لازم است نظر خود او را نقل کنم که می گفت: "مبارزه با اپورتونیسم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کمین کرده است، از کانال مبارزه با اپورتونیسم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه می گذرد" (نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و زاندارم امپریالیسم، قطع جیبی، صفحه ۱۰۸). اگر به این نظر و رهنمود منتج از آن توجه کنیم و آن را با آن چه در عمل رخ داد مقایسه کنیم به عینه می بینیم که چنین نظری به جای این که توجه کادر های جنبش مسلحانه را به سمت حزب توده و همه نیرو های راستی که به اشکال گوناگون در صدد تخطئه جنبش مسلحانه و سازمان چریکهای فدائی خلق بودند، جلب کند؛ با خاک پاشیدن به چشم آن ها نظرات انقلابی و تئوری مبارزه مسلحانه را به عنوان "اپورتونیسم چپ" خطر عمده جلوه می

درست است که در زندان های شاه هرگز توافقی با دیدگاه ها و نظرات رفیق بیژن نداشتیم و اکنون هم ندارم، اما با این همه باید تأکید کنم که این دلیل نمی شود که وقتی می بینیم که فرصت طلبان رنگارنگ با تحریف تاریخ عملاً به تخطئه وی و جنبش مسلحانه مشغولند، سکوت کنیم. بیژن هر نظری که داشت و نظراتش هر انحراف و لغزشی هم که داشتند - که البته کم هم نبودند - باز در داخل جنبش مسلحانه قرار داشت و درست به دلیل دفاع از این جنبش بود که جنایتکاران ساواک خونش را بر زمین ریختند. بنابراین وظیفه هر مارکسیستی است که از این رفیق و از جنبش مسلحانه در مقابل تحریفات و تخطئه هائی که شاهد هستیم به دفاع برخیزد و تأکید کند که بیژن جزئی یک فرد انقلابی و آزادیخواهی بود که آشکارا می گفت به سوسیالیسم باور دارد.

آن ها خوش بین بود!!! پس عجیب نیست که شالگونی از ابداع مجاهدین طرفداری کرده باشد.

سوال: در جریان این گفتگو شما بارها به تفاوت ها و اختلافات فی مابین نظرات رفیق احمدزاده و رفیق جزئی اشاره کردید در حالی که به خود این اختلافات و موارد مشخص آن ها اشاره ای نکردید. اما با این همه تأکید داشتید که هیچ وقت نظرات بیژن را درست نمی دانستید. هر چند که می دانیم در این گفتگو امکان توضیح و تشریح همه تفاوت ها و اختلافات مورد بحث نیست ولی آیا می شود به برخی از این موارد اشاره کنید؟

پاسخ: همان طور که اشاره شد، علت عدم اشاره به این اختلافات از طرف من این بود که چنین گفتگویی را طرف مناسبی برای پرداختن به این اختلافات نمی دانستم. اما بگذارید اول این را بگویم که درست است که در زندان های شاه هرگز توافقی با دیدگاه ها و نظرات رفیق بیژن نداشتیم و اکنون هم ندارم، اما با این همه باید تأکید کنم که این دلیل نمی شود که وقتی می بینیم که فرصت طلبان رنگارنگ با تحریف تاریخ عملاً به تخطئه وی و جنبش مسلحانه مشغولند، سکوت کنیم. بیژن هر نظری که داشت و نظراتش هر انحراف و لغزشی هم که داشتند - که البته کم هم نبودند - باز در داخل جنبش مسلحانه قرار داشت و درست به دلیل دفاع از این جنبش بود که جنایتکاران ساواک خونش را بر زمین ریختند. بنابراین وظیفه هر مارکسیستی است که از این رفیق و از جنبش مسلحانه در مقابل تحریفات و تخطئه هائی که شاهد هستیم به دفاع برخیزد و تأکید کند که بیژن جزئی یک فرد انقلابی و آزادیخواهی بود که آشکارا می گفت به سوسیالیسم باور دارد.

می باشد و روشن است که برای گمراه کردن بازجویان ساواک مطرح شده واقعیت اعتقاد بیژن جزئی به مارکسیسم و کمونیسم را انکار نموده و مدعی شد که بیژن به هیچ ایسمی باور نداشت. اما بیژن خود را مارکسیست و باورمند به کمونیسم می دانست و این را همه نوشته های وی که مربوط به آخرین سال های زندگی اش می باشد گواهی می دهند. بنابراین مغرضانه تر از این نمی شد با کسی که جانش را در راه همین آرمان ها گذاشته برخورد کرد و گستاخانه مدعی شد که جزئی به "ایسم" اعتقاد نداشت.

با تکیه بر این برنامه و برخی از تلاش هائی که این روز ها در این زمینه شاهد بودیم جالب است که می بینیم که دیالکتیک تاریخ چنان کرد که آن هائی که تا دیروز آن چنان بیژن بیژن می کردند که انسان در حیرت می ماند امروز به وسیله ای برای خدشه دار کردن چهره بیژن تبدیل شده اند. همین واقعیت نشان میدهد که چه دیروز و چه امروز آن چه برای این عده مطرح بود نه باور به آرمان ها و اعتقادات و روش های مبارزاتی بیژن بلکه پیشبرد کار خودشان با سوء استفاده از نام و اعتبار بیژن در رابطه با جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه بود.

سوال: مجد رضا شالگونی مدعی است که "نظری که "گروه جزئی" را در بیرون سازمان فدائی قرار می دهد" اولین بار توسط مجاهدین ابداع شد. و همین نظر "بعدها در میان هواداران روایت مسعود احمدزاده از مبارزه مسلحانه طرفداران قابل توجهی پیدا کرد" در این باره چه می گویند؟

پاسخ: فعلاً به این نمی پردازم که این ادعا چقدر صحت دارد یا ندارد. اما این که اولین بار چه کسی چه حرفی را زده درستی و یا نادرستی آن نظر را تعیین نمی کند. بلکه باید دید که این نظر آیا با واقعیت انطباق دارد یا ندارد. روشن است که با استناد به این که مجاهدین به خاطر مصالح خود چه می گفتند نمی شود نظری را درست یا نادرست اعلام کرد. اتفاقاً اگر طرفداران مسعود احمد زاده در همان سال ها و در زندان های شاه مدعی بودند که رفیق جزئی را نمی توان عضو سازمانی اعلام کرد که در زمان تشکیل اش اساساً حضور نداشته و در زندان بوده است حرف درستی می زدند که چون با واقعیت انطباق دارد، همین امروز هم می توانند از آن دفاع کنند. جالب است که خود او (مجد رضا شالگونی) در مقطعی از دوران زندانش در طیفی قرار داشت که از همین "روایت" که به سخن امروزش ابداع مجاهدین بوده طرفداری می کرد. شاید هم این طرفداری به این خاطر بود که منشاء او از همان چپی است که "فرزند جبهه ملی" بوده است. همان چپی که برعکس "سنت ها کمونیستی" حزب توده که به جریانات مذهبی خوش بین نبود، به

حقایق تلخی را می‌پرورد که سرگذشت‌های تراژیک فدائیان خلق در دل می‌پرورد" (مقاله در باره کتاب چریک‌های فدایی خلق به تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۷) چه نزدیکی و نسبی با رفیق جزئی دارند که با هر دیدگاه و تفسیری معتقد بود که مبارزه مسلحانه تا سرنگونی دیکتاتوری شاه تاکتیک محوری است. هم چنین باید به اظهارات کسانی دقت نمود که با این که این نظر بیژن که مبارزه مسلحانه تاکتیک محوری است به قول معروف هم چون سیاه روی سفید در دسترس است، امروز و بعد از شهادت وی در تلاش اند تا همین ایده را هم از بیژن بگیرند تا بعداً بهتر بتوانند ضمن "بیژن"، "بیژن" کردن، همه نظرات او را در باره مبارزه مسلحانه به کناری گذاشته و از او چیزی بسازند که برای دیدگاه‌های بی خطر و عقیم آن‌ها هیچ خطری نداشته باشد.

پیروز باشید.

پایان

نوشته شده حاوی موارد متعددی است که به لحاظ انتقال تجارب تاریخی بویژه به نسل جوان می‌توان و باید به آن‌ها پرداخت ولی پرداختن به موارد دیگر را بهتر است به گفتگوی دیگری موکول کنیم. اما بگذارید در خاتمه با وام‌گیری از لبنی رهبر بزرگ انقلاب کارگری که این روزها هم یکی از آماج‌های حمله به کمونیسم شده تاکید کنم که جوانان ما باید یاد بگیرند که در پشت هر یک از جملات و اظهاراتی که می‌شنوند، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند و گر نه در سیاست همیشه فریب خواهند خورد. با تکیه بر این رهنمود انقلابی است که باید به حرف‌ها و سخنانی که امروز بدون هیچ هزینه و مسئولیتی بیان می‌شود، گوش داد. جوان‌های ما باید از خودشان بپرسند که براستی کسانی، امثال فرخ نگهدار، که نظر مارکس در باره نقش قهر در تاریخ را با گفتن این که "آن که قهر را" مامای تاریخ" تصور می‌کند، دنیا را جهنم می‌کند" و یا این که "نهضتی که ارنستو چه گوارا نماد نامدار آن است، هم در دل خود همان

داد. متأسفانه با جنایت فروردین سال ۵۷، خود بیژن دیگر زنده نماند تا نتایج نظرات و رهنمودهای خود را به عینه ببیند و این نیروهای صدیق جنبش انقلابی بودند که وقتی چشم باز کردند خود را در محاصره "توده ای‌های جوان" یافتند. آن‌ها زمانی فهمیدند که خطر اصلی و آن چه جنبش مسلحانه را تهدید می‌کرد اندیشه‌ها و افکار توده ای بود که دیگر کار از کار گذشته بود و سکان سازمان چریک‌های فدائی خلق به دست دار و دسته ای افتاده بود که در حالی که خود را رهرو بیژن جلوه می‌دادند اما درست در خلاف جهت آرمان‌های او حرکت می‌کردند.

سوال: با این که سئوالات متعددی در این زمینه وجود دارد اما چون نمی‌خواهیم گفتگوی مان بیش از این طولانی شود ضمن تشکر از شما اگر موردی هست که مایل به بیانش هستید در این جا مطرح کنید؟

پاسخ: روشن است که مطالبی که این روزها در مورد رفیق بیژن جزئی گفته و

شعری که زندگی ست!

(به مناسبت ترجمه شعر افتخار به زبان انگلیسی)

بدون شک در تاریخ مبارزاتی تمامی ستمکشان جهان علیه ظلم و سرکوب، ادبیات انقلابی و شعر به عنوان زبانی واحد که مرز و رنگ و نژاد نمی‌شناسد، یکی از ابزارهای بسیار موثر آگاهی‌بخش در پیشبرد این مبارزه، گسترش و عمومی کردن آن و تحکیم همبستگی مردمی بوده است. به همین دلیل یکی از تلاشهای انقلابیونی که برای آزادی و رهایی کارگران و خلقهای تحت ستم در هر سنگر جغرافیایی با نظام سرمایه داری و ارتجاع می‌جنگند، پخش و اشاعه ادبیات و اشعار مبارزاتی است که فارغ از هر گونه تفاوت فرهنگی و زبانی و ... به سان پرده ای تیزپرواز و خوش الحان بال گشوده و از این کشور به آن کشور، از این فرهنگ به آن فرهنگ و از این میدان مبارزه به میداین دیگر سفر کرده و مارش آزادی و همبستگی خلقهای تحت ستم را با تأثیر و قدرتی لایزال به صدا درآورده اند.

در نتیجه مردم ما در طول مبارزات خود برای آزادی همان قدر که به قلم نویسندگان مبارز و شعر شاعران ملی خود، نویسندگان و شاعرانی که از زبان خلق سخن گفته اند، تعلق خاطر دارند، به همان نسبت وام‌دار پیام بانگ و فریاد آزادیخواهی هنرمندان و شاعران ترک و کرد و شیلیایی و انگلیسی و آفریقایی و آلمانی و روسی و ... هستند که آثارشان در نتیجه کار ارزشمند هنرمندان و متفکران متعهد، به زبان فارسی ترجمه شده و برای مردم و مبارزین ایرانی فرصتی فراهم شده تا با مبارزات و کوشش‌های انقلابی سایر توده‌های تحت ستم در سایر نقاط دنیا آشنا شده، از آن بیاموزند و در مبارزه با جهل و تاریکی از آن نیرو بگیرند و همبستگی مبارزاتی خود با ملت‌های دیگر را تقویت کنند. در این چارچوب است که ترجمه اشعار و نوشته‌های روشنگرانه و انقلابی خلق شده توسط فرزندان مبارز این آب و خاک به زبان‌های دیگر (که شمارشان کم نیست) نیز اهمیت به سزایی در آشنایی سایر توده‌های تحت ستم و روشنفکران انقلابی آن‌ها در کشورهای دیگر با مبارزات حق طلبانه مردم ایران، تاریخ و فراز و نشیب‌های آن و تقویت روح همبستگی بین المللی دارد. آن چه که در زیر می‌آید ترجمه شعر زیبای انقلابی "افتخار" (من یک زنم) سروده چریک فدایی خلق، رفیق پریدخت (غزال) آیتی به زبان انگلیسی ست که گامی کوچک ولی ارزشمند در راستای پاسخ به چنین وظیفه والایی ست.

ضمن قدردانی از این تلاش، از همه رفقا و دوستان مبارزی که دستی در دنیای زبان و ترجمه دارند و با تارک اندیشی پیکار می‌کنند، می‌خواهیم که با تلاش برای ترجمه این شعر پر محتوا که منعکس کننده واقعیات جامعه ما و برگی زرین از تاریخ مبارزاتی معاصر مردم ماست به زبان‌های دیگر در امر اشاعه و تقویت هنر انقلابی و "شعری که زندگی ست" گام بردارند. باشد که روح جان افزای سطور این شعر زیبا و پیام آن برای برابری و آزادی، نوازشگر جان‌های شیفته دیگری باشد که هم اکنون در هر نقطه دیگری از جهان تحت سلطه برای همین اهداف انسانی علیه دشمن مشترک ستمکشان پیکار می‌کنند.

توضیح پیام فدایی: علاقه مندان می‌توانند از طریق لینک زیر به ترجمه انگلیسی شعر "افتخار" (من یک زنم) در سایت سیاهکل دسترسی پیدا کنند:

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/shaeri-ke-zendeaist.pdf>

Pride

I am a woman

I am from the remote ruins of the East
a woman

who from the beginning
has travelled barefoot

for whom there is none alike
anywhere in your shameful culture
where her hands are snow white
her stature is delicate
her skin is smooth
her hair is perfumed

I am a woman

whose hands bear the scars

a woman

whose hands
are built by toil
to take up arms

I am a liberated woman

a woman

who from the beginning
has travelled across the plains
shoulder to shoulder

اشرف دهقانی

به خاطره گوزنی که زاده جنگل حماسه بود و با خون زلال خود، جنگلی پر از

گوزن های "درخت اقا قیا" آفرید...!

(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر، فریدون جعفری) - بخش سوم



پیوستند- که این خود نشانه یک قدرت نمایی از طرف انقلابیون علیه رژیم شاه و ساواک منفورش بود. بی مناسبت نیست این موضوع هم بیان شود که آن رفقا قبل از اقدام به مخفی شدن خواهان آن بودند که دیداری هم با رفیق حمید اشرف (که تنها بازمانده از ۹ رفیقی بود که رژیم شاه عکسشان را روی دیوارها چسبانده و از مردم برای دستگیری آنها استمداد طلبیده بود و از این رو شخصیت و نامی آشنا محسوب می شد) داشته باشند که به خواست آنها پاسخ مثبت داده شد و رفیق حمید اشرف در جمع آن مبارزین انقلابی حضور یافت.

سال ۱۳۵۲ برای چریک های فدائی خلق سال کوشش در افزایش قدرت و امکانات سازمان، سال امکان سازی های تکنیکی و تدارک برای برداشتن قدم های جدیدی به پیش بود، امری که ثمره آن در سال ۵۳ خود را آشکار ساخت. به واقع، سال ۵۳ جنبه مقابله عملی با دشمن و انجام چندین عملیات مسلحانه مهم و کاملاً تأثیر گذار، سال شکوفایی سازمان چریک های فدائی خلق می باشد که خود انعکاسی از فعالیت های سازمان در سراسر سال ۵۲ بود، فعالیت هایی که رفیق جعفری نقش بسیار برجسته ای در آنها ایفاء کرده بود. در سال ۵۲ بیشترین فعالیت رفیق جعفری، پایه گذاری یک سری امکانات تدارکاتی و کارهای تکنیکی برای تداوم و پیشبرد مبارزه بود. در عین حال وی در این دوره همچنان به ایجاد ارتباط با نیروهای جدید و سازماندهی آنها می پرداخت. از جمله در اواخر سال ۱۳۵۱ رفیق بهمن روحی آهنگرانی که رفیق جعفری را از دوران دانشجویی اش می شناخت (هر دو آنها دانشجوی دانشکده اقتصاد در تهران بودند) از طریق او به سازمان وصل شد و همراه وی رفقا نزهت و اعظم روحی آهنگرانی، حمید مؤمنی، حبیب مؤمنی، زهرا آقا نبی قلعهکی، علی رضا شهاب رضوی و بعد چند مبارز جوان دیگر که با آن رفقا در ارتباط بودند به سازمان پیوسته و به زندگی مخفی و حرفه ای روی آوردند.

در شرایط گسترش صفوف سازمان از مبارزین انقلابی، شاخه مشهد نیز تحت مسئولیت رفیق جعفری گسترش یافت و تعدادی از رفقا از جمله جلال فتاحی، ابراهیم پوررضای خلیق، صبا بیژن زاده،



چریک فدائی خلق، رفیق کبیر،
فرمانده علی اکبر جعفری

مسایل تئوریک جنبش، رویدادها و مسایل جاری در مبارزه را به صورت تئوریک توضیح و تشریح نماید. به واقع پس از ضربه های سنگین سال ۵۰ او نقش برجسته ای در هدایت مسایل نظری سازمان به عهده داشت و از این رو دستگیری وی ضربه بزرگی به چریک های فدائی خلق بود. پس از دستگیری این رفیق ارزنده، نقش رفقا، حسن نوروزی، حمید اشرف و فریدون جعفری در اداره امور سازمان هر چه بیشتر شد. در این دوره سازمان با تلاش های بی وقفه و فداکاری های بی دریغ چریک های فدائی خلق به حیات سرزنده خود ادامه داد و توانست با تأثیرگذاری های ارزشمند خود در جنبش انقلابی مردم ایران این جنبش را قدمی به جلو سوق دهد.

با پایان سال ۱۳۵۱، و آغاز سال ۱۳۵۲، رفیق جعفری را در ارتباط با تعدادی از مبارزان شهر بابل که با تلاش های رفیق فراموش نشدنی عباس کابلی به واقع گروهی را تشکیل می دادند می بینیم. تماس و گفتگوهای رفیق جعفری با این رزمندگان جدید به آنجا منجر شد که آنها به طور دسته جمعی در یک شب به زندگی حرفه ای و مخفی روی آورده و به سازمان

در پرتو وجود یک تئوری انقلابی راهنمای چریک های فدائی خلق، در طی مدت کوتاهی (از اواخر سال ۴۹ تا سال ۵۱) نه فقط انجام عملیات مسلحانه علیه رژیم و اربابان امپریالیستش بلکه تبلیغ و ترویج نظرات سازمان که در شرایط دیکتاتوری و اختناق موجود نوعی فعالیت انقلابی مسلحانه محسوب می شد؛ و با اهمیتی هر چه بیشتر با توجه به تأثیرات وسیع مقاومت های قهرمانانه چریک های فدائی خلق و دیگر مبارزین مسلح دستگیر شده در زندان ها، فضای سیاسی سکوت و رخوت پیشین در جامعه کاملاً دگرگون شده و جای آن را جوشش مبارزاتی و فضای سیاسی شاد پر کرده بود. در سال ۵۱ گرایش شدید نیروهای مبارز و آزادخواه جامعه به جنبش مسلحانه و وجود نیروهای جوان کمونیست که خواهان پیوستن به چریکهای فدائی خلق و گسترش صفوف این سازمان بودند یک واقعیت انکار ناپذیر بود. در این شرایط رفیق جعفری که در طول مدتی که به عنوان یک انقلابی حرفه ای در سازمان فعالیت می کرد به راستی تعمید خون و آتش دیده و حال کوله باری از تجربه های خونین را با خود داشت از جمله رفقائی بود که وظیفه ارتباط گیری با نیروهای جدید، سازماندهی آنها و آشنا کردنشان با مسایل تشکیلاتی و غیره را به عهده گرفت. در اینجا به این واقعیت هم باید اشاره کرد که مبارزه خونین چریک های فدائی خلق با دشمنان کارگران و توده های تحت ستم ایران بدون دریافت ضربه از طرف ساواک و نیروهای مسلحش پیش نمی رفت. از جمله درست در تیرماه سال ۵۱ بود که رفیق عباس جمشیدی رودباری که رفیقی تئوریک و بسیار آگاه نسبت به مسایل سیاسی و همچنین بسیار شجاع و بی باک بود به هنگام شناسائی یکی از مزدوران جنایت پیشه ساواک (آن شخص، مقام امنیتی شاه و از سرکردگان معروف ساواک، پرویز ثابتی بود که خود در کتاب "در دامگه حادثه" در مورد این موضوع نوشته است - صفحه ۲۴۷) دستگیر شد. رفیق رودباری چریک فدائی خلقی بود که با تعلق داشتن به گروه رفیق احمدزاده از نزدیک در جریان مباحث تئوریک این گروه قرار داشت؛ و از این رو یکی از دستاوردهای بسیار ارزشمند این گروه یعنی تئوری مبارزه مسلحانه را عمیقاً درک کرده و از این قابلیت برخوردار بود که در جهت حل

و نارنجک، خود کفا شده بود. در اثر کارهای تدارکاتی شاخه مشهد حال هر رفیقی می توانست یک نارنجک با کارائی بالا داشته و با آسودگی خاطر هرچه بیشتری به نبرد با دشمنان مردم پردازد. به طور کلی همانطور که ذکر شد ثمره همه این کارهای تدارکاتی با رهبری رفیق جعفری، در سال ۵۳ در نبردهای چریک های فدائی خلق با رژیم شاه و دستگاه امنیتی و سرکوب آن به وضوح خود را آشکار ساخت.

در تهران نیز رفیق جعفری همچنان فعال بود. از جمله کماکان سعی می کرد مبارزینی که داوطلب پیوستن به چریک های فدائی خلق بودند را به سازمان وصل کند. در یک مورد او که آماده رفتن بر سر قراری بود متوجه می شود که مأموران ساواک مشغول محاصره همان محلی هستند که او می بایست سر قرار حاضر شود. در آن زمان سازمان این قدرت را یافته بود که می توانست از طریق رادیویی، امواج بی سیم های مأموران ساواک را دریافت کند و رفیق جعفری درست با شنیدن سخنان مزدوران ساواک متوجه خطر شده و از رفتن بر سر آن قرار لو رفته اجتناب می کند.

(ادامه دارد)

رفیق کیومرث سنجر تغییر در آرم قبلی سازمان که در آن دست با مسلسل در درون نقشه ایران قرار داشت داد. این دو رفیق هرچند مهارت خاصی در این کار نداشتند ولی با تلاش پیگیرانه خود توانستند آرمی که دستی با مسلسل از درون ایران بیرون آمده است را ترسیم کنند و این آرم جدید اولین بار کتاب حماسه مقاومت را مزین ساخت (داس و چکش آرم فعلی بعدها به آرم قبلی اضافه شدند). همچنین باید اضافه کرد که مواد منفجره های تهیه شده و پوسته های نارنجک ساخته شده در مشهد و همچنین نشریات و غیره توسط رفیق جعفری به تهران منتقل می شدند. در آن زمان سازمان هنوز از چنان قدرتی برخوردار نبود که بتواند اتومبیل شخصی برای رفقائی که مجبور به مسافرت بودند تهیه کند و رفیق جعفری همه این مواد و به خصوص بارهای سنگین پوسته نارنجک را از طریق اتوبوس با خود به تهران می برد. یک بار نیز که لازم بود رفیق مادر (شایگان) برای صحبت با رفیق مرضیه به تهران برود او نیز همراه رفیق جعفری به تهران رفته و این رفیق را در انجام چنین سفری یاری داده بود.

در این دوره هنوز سلاح کمری کافی در سازمان وجود نداشت ولی حالا دیگر سازمان از لحاظ داشتن مواد منفجره کافی

حمید مؤمنی و مدتی رفیق مرضیه احمدی اسکوئی در مشهد ساکن شدند. در این شهر با سازماندهی رفیق جعفری کارهای گوناگونی توسط رفقا صورت می گرفت که به طور خلاصه می توان کار با مواد شیمیائی، تهیه سیانور و اسید پیکریک (مواد منفجره)، ایجاد یک کارگاه تراشکاری و تحت این پوشش ساختن پوسته های نارنجک، کارهای انتشاراتی و بعد برای اولین بار انتشار نشریه ای به مثابه ارگان چریک های فدائی خلق به نام "نبرد خلق" را نام برد. کتاب حماسه مقاومت نیز در این دوره در مشهد نوشته شد و انتشار آن نیز به صورت یک کتاب در همین شهر به سرانجام رسید. در رابطه با کتاب حماسه مقاومت رفقا تلاش کردند که این کتاب را به صورت تقریباً حرفه ای به چاپ برسانند. رفیق جعفری یک دستگاه چاپ دستی با مرکب سیاه و قرمز تهیه دیده بود که برای اولین بار در انتشار این کتاب به کار گرفته شد به گونه ای که به خصوص سرتیترها که به رنگ سرخ چاپ شده بود نظر هر بیننده ای را می توانست به خود جلب کند. انجام چنین کاری در آن زمان به معنی نشان دادن قدرت سازمان به دشمن و دلشاد کردن نیروهای مبارز جامعه بود. رفیق جعفری به واقع در بسیاری از کارهای سازمان از کارهای ریز گرفته تا کارهای دشوار دخیل بود. از جمله او بود که با کمک



تسلیم دارو دسته های ضد انقلابی در سوریه:

"اگر بسازی اش. آنها خودشان از راه می رسند!"

"اشتون کارتر" وزیر دفاع آمریکا در روز پنجشنبه ۷ ماه مه اعلام کرد که ارتش آمریکا جهت آماده سازی برای مداخله نظامی گسترده تر خود در سوریه، تعلیم صد نفر از شبه نظامیان سوریه را در منطقه ای در اردن آغاز کرده و درصدد است که آموزشگاه های نظامی مشابه را در عربستان سعودی، قطر و ترکیه ایجاد کند. به گفته ی کارتر، ارتش آمریکا به میلشای تحت تعلیم خود، علاوه بر آموزش نظامی، کمک های مالی، خدمات اطلاعاتی، فنی، حمایت هوایی نیروی هوایی آمریکا، خودروهای نظامی، سلاح سبک و سنگین و ... غیره نیز خواهد داد.

آموزشها توسط ۴۰۰ افسر آمریکایی و ۱۰۰ افسر ارتش کشورهای متحد آمریکا انجام خواهد شد، و هدف آماده سازی سربازان سوریه برای جنگ های گسترده است. بر اساس گزارش "وال استریت ژورنال" به نقل از منبعی موثق، تاکنون چهار هزار نیروی شبه نظامی برای آموزش در نظر گرفته شده اند که به تدریج به اردوگاه های آموزشی فرستاده خواهند شد. در گزارش نامبرده از زبان یکی از مقامات ارتش آمریکا گفته شده که ارتش آمریکا از سیاست "اگر بسازی اش، آنها خودشان از راه می رسند" در ایجاد اردوگاه های آموزش نظامی پیروی می کند، و درصدد است اردوگاه های مختلفی را برای ارائه اشکال مختلف پشتیبانی رزمی به نیروهای شبه نظامی ایجاد کند، و نیروهایی که به گفته آمریکا در حال جنگ با داعش هستند، خودشان برای بهره مند شدن از این خدمات به این اردوگاه ها خواهند آمد.

این اظهارات تجاوزکارانه در مورد تسلیم "شبه نظامیان" ضد خلقی سوریه در حالی ست که در ماه های اخیر بر بستر وجود و رشد تضادهای امپریالیستی اخبار و شواهد متعددی انتشار یافته که ثابت می کنند بخش قابل توجهی از کمکهای تسلیحاتی و آموزشی آمریکا زیر نام رمز "آموزش" نیروهای مزدور "معتدل" سوریه فوراً و مستقیماً به دست داعش می رسند. بطور مثال نیروهای آموزش دیده توسط آمریکایی ها پس از مسلح شدن و اعزام به خاک سوریه به صورتی سیستماتیک به نیروهای مزدور داعش می پیوندند.

این واقعیت یعنی تضعیف و عدم وجود نیروهای "معتدل" و میانه رو" حتی توسط خود مقامات آمریکایی نیز اذعان شده است و امروزه تسلیم "نیروهای معتدل"، در واقع اسم رمزی برای تقویت نیروهای مزدور "بنیادگرای اسلامی" و مهمترین آنها یعنی داعش توسط آمریکا و متحدینش می باشد.

این ادعاهای مقامات ارتش آمریکا، با توجه به این که داعش خود نیرویی دست ساز ارتش آمریکاست، افشاگر یکی دیگر از جلوه های گوناگون سیاست دولت آمریکا در منطقه می باشد. درواقع، دولت آمریکا از سال ۲۰۱۱ تاکنون به تدارک یک جنگ ضد مردمی وحشیانه در سوریه، و سرازیر کردن سلاح و کمک های مادی و حمایت های مختلف از شبه نظامیان مرتجع منطقه، مثل القاعده و داعش، به مثابه نیروهای ارزان و یک بار مصرف، برای پیشبرد منافع و حفظ هژمونی خود در منطقه پرداخته است.

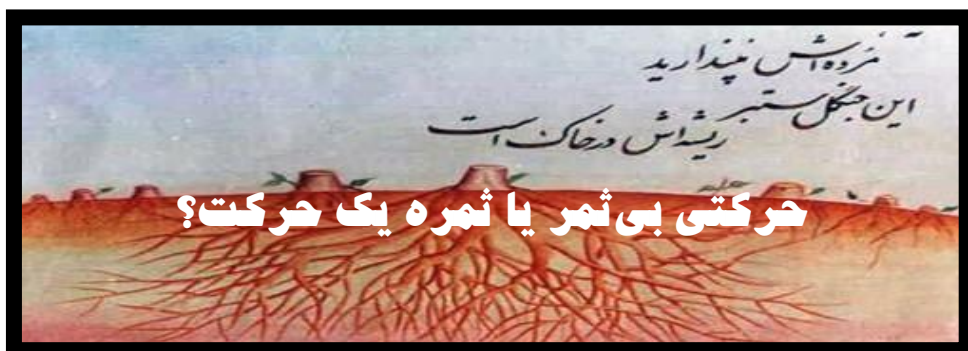
بنیاد گرایی اسلامی. ابزاری برای گسترش سلطه امپریالیسم است!

و این بار تأیید خانم قریشی از ضمنی بودن فراتر رفته و با "بله، بله" گفتن او همراه می‌شود.

جالب اینجاست که اندک زمانی پس از آن (در دقیقه ۴ و ۳۵ ثانیه) خانم قریشی در همین برنامه اعلام می‌کند که زمانیکه نیروهای ساواک در سال‌های ۵۳/۵۲ به خانه‌های تیمی حمله کردند دست‌نوشته‌هایی را که مال بیژن جزنی بود در آنجا پیدا کردند. برای من این مسئله مطرح می‌شود که خانم جزنی بر اساس کدام اسناد منتشر شده متوجه شده که در سال‌های ۵۳/۵۲ از پایگاه‌های چریک‌های فدائی دست‌نوشته‌های بیژن جزنی به دست ساواک افتاده است؟ او می‌گوید که از آنجا ساواک فهمید که بیژن با بیرون ارتباط دارد. اگر واقعاً ساواک در سال ۵۲ از چنین ارتباطی آگاه بوده چرا اقدامات لازم را برای سد کردن راه ارتباط به عمل نیاورده است؟ او اضافه می‌کند که این ارتباط از دو طریق بود: یکی جاسازی زندانیانی که از زندان بیرون می‌آمدند و دیگری به وسیله آنچه که خود ایشان در رابطه با ملاقات‌ها از زندان خارج می‌کردند.

در جای دیگری میهن قریشی متذکر می‌شود که بیژن از سال ۱۳۳۹ هیچ ایسمی (یعنی حتی مارکسیسم و کمونیسم) را قبول نداشت و برای اثبات صحت این مدعای خود به گزارشی از ساواک استناد می‌کند که در صفحه ۱۴۱ کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک"، کتاب هشتم چریک‌های فدایی خلق درج گردیده است. کتابی که از جانب مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در بهار ۱۳۸۰ منتشر شده است. ایشان می‌گویند (در دقیقه ۱۱) که در آن گزارش در مورد بیژن جزنی آمده است: "مشارالیه ضمن اعترافات اظهار داشته که اصولاً با ایسم مخالف بوده و پیروان ایسم را فاقد عقیده می‌داند و خود را همیشه پیرو چیزی می‌داند که به نظرش صحیح برسد. با بررسی مطالعاتی عقیده‌مند است که پس از مشروطیت جبهه ملی بهترین دسته‌ای است که به نفع مردم و وطن فعالیت می‌کند، مشی دکتر مصدق را بهترین مشی سیاسی بعد از شهریور ۲۰ می‌داند و اضافه می‌نماید به طور خلاصه عقیده من این است که باید این مردم کار خود را به دست گیرند."

میهن قریشی چگونه می‌تواند و به خود اجازه می‌دهد تا تمامی آنچه که سابقه مبارزاتی بیژن و نوشته‌های او در خلال سال‌های فعالیت سیاسی اش گواه آن است را نادیده گرفته و با اتکا به گزارش ساواک شاه، که از جانب وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شده بیژن جزنی را از وابستگی به مرکز اتکا ایدئولوژی خود محروم نماید؟ از این نوشته میهن قریشی نتیجه می‌گیرد که پس بیژن نمی‌خواست کار چریکی کرده و نمی‌خواست دست به اسلحه ببرد (در دقیقه



های اوین تأیید کرد. بیژن جزنی فعالیت سیاسی اش را در نوجوانی در حزبی شروع کرد که با حرکت چریکی مخالف بود، پس چرا خود آغازگر جنبش چریکی در ایران شد؟" (تاکید از من است)

واقعیت اما دیگرگونه است. بیژن جزنی نه نظریه پرداز و رهبر سازمان چریک‌های فدائی خلق بود و نه آغازگر مبارزه چریکی این سازمان. او آخرین بار در رابطه با فعالیت‌های سیاسی خود در سال ۱۳۴۶ دستگیر شده و تا پایان عمر کوتاهش (او متولد سال ۱۳۱۶ بود و در هنگام کشته شدن ۳۷ ساله بود) در زندان بود. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران اما محصول شکل‌گیری مبارزات جوانانی در ایران بود که کار خود را از سال ۴۶ و ۴۷ به بعد (گروه احمدزاده از سال ۴۶ و گروه جنگل از سال ۴۷) آغاز کرده و در آغاز سال ۱۳۵۰، مدت کوتاهی پس از رستاخیز سپاهک در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ موجودیت خود را به جامعه اعلام نمودند. تئوری و عمل این سازمان از هنگام تشکیل تا دست کم سال ۱۳۵۴ بر اساس اسناد موجود بر اساس نوشته‌های رفقا مسعود احمدزاده (مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک) و امیرپرویز پویان (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا) استوار بوده و نوشته‌هایی که او بعدها در زندان نوشت و در اواخر سال ۱۳۵۳ به درون سازمان راه یافت تا آن زمان نقشی در تعیین خط مشی سازمان نداشتند. در سال‌های ۴۹ و ۵۰ بیژن جزنی اصلاً مقاله و نوشته‌ای نداشت که بتواند تأثیری در مبارزه چریک‌های فدائی خلق داشته باشد. بنابراین بخش اصلی نوشته‌های بیژن جزنی که در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ نوشته شده و سپس از زندان راه به خارج پیدا کرده نمی‌توانستند نقشی در نظریه‌پردازی و رهبری سازمان تازه تاسیس چریک‌های فدایی خلق در آغاز جنبش مسلحانه به عهده داشته باشند. میهن قریشی (جزنی) که با عنوان "همسر و هم‌رمز بیژن جزنی و فعال سیاسی و حقوق زنان" در این برنامه حضور یافته بود از این امر به خوبی آگاه است اما با سکوت خود اینگونه می‌نماید که گویا آنچه مجری برنامه بر زبان می‌آورد درست است.

کمی بعد (در دقیقه ۳ و ۳۵ ثانیه) مجری برنامه با سرسختی خود بار دیگر نظریه تبدیل بیژن جزنی به "تئوریسین و رهبر چریک‌های فدایی خلق" را مطرح می‌کند

چندی پیش، ۳۰ فروردین‌ماه ۱۳۹۴، چهلمین سالروز به قتل رساندن بیژن جزنی، حسن ضیاء‌ظریفی، احمد جلیل افشار، مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی، مجد چوپان‌زاده، عباس سورکی، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار، ۹ فرزند مبارز توده‌های محروم ما در تپه‌های اوین به دست جلاخان رژیم وابسته به امپریالیسم سلطنت پهلوی بود. به این مناسبت در اینجا و آنجا از جانب دوست و دشمن نوشته‌ها، گفت‌وگوها و سخنرانی‌های بسیاری منتشر شده است. از جمله شبکه فارسی‌زبان بی.بی.سی. در برنامه "به عبارت دیگر" گفتگویی داشت با میهن قریشی (جزنی) که در این نوشته نگاهی به این گفتگوی خواهم داشت.

برنامه یادشده (۱) در ۲۶ دقیقه و ۵۰ ثانیه در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴ (۵ ماه مه ۲۰۱۵) از بی.بی.سی. پخش شد. بخش عمده این برنامه به فعالیت‌های بیژن جزنی و مبارزه مسلحانه اختصاص داده شده بود و عنایت فانی، مجری برنامه، با پرسش‌های خود در پی آن بود که نشان دهد که مبارزه مسلحانه گویا مبارزه‌ای نادرست و بی‌ثمر می‌باشد و میهن قریشی (جزنی) در حالی که در این زمینه مجری بی‌بی‌سی را یاری می‌داد یا نمی‌توانست و یا نمی‌خواست حتی از موضع خود از مبارزات بیژن جزنی دفاع کرده و پاسخی بجا به پرسش‌های مجری بدهد.

آنچه در اینجا و آنجا برنامه کاملاً محسوس بود تمایل مجری بی‌بی‌سی به بیان این امر بود که گویا بیژن جزنی تئوریسین و رهبر چریک‌های فدایی خلق ایران و آغازگر جنبش مسلحانه در ایران بوده است و جالب توجه آنکه میهن قریشی (جزنی) که به خوبی بر نادرستی این ادعا واقف بود با سکوت خود مهر تأیید بر این گفته می‌زد. برنامه با این پرسش از جانب مجری آغاز شد:

"چهل سال قبل در ۳۰ ام فروردین ۱۳۵۴ روزنامه‌های عصر ایران با تیتر بزرگ خبر دادند که عده‌ای از زندانیان سیاسی هنگام فرار کشته شده‌اند. شاخص‌ترین فرد در این گروه ۹ نفره بیژن جزنی بود که اگرچه زندانی بود ولی عملاً نظریه‌پرداز و رهبر سازمان تازه تاسیس چریک‌های فدایی خلق بود. آن زمان این خبر با شک و تردید زیادی مواجه شد و سال‌ها بعد و پس از انقلاب ایران یکی از افراد ساواک در دادگاه، اعدام سازمان‌یافته آنها را در تپه

کوبا، نه از فیدل کاسترو، از چه گوارا گرفته بود. بیژن می گفت جایی که دیکتاتوری به شدت خشنه، هیچ روزه‌ای نموده، همه چیز سرکوب می‌شه، باید با تاکتیک مسلحانه پیش آمد، اما نه که استراتژی."

جالب بود اگر خانم قریشی بیش از هر چیز برداشت خود و یا بیژن را از واژه "استراتژی" ارائه می‌دادند تا بینندگان نیز به کنه آنچه مورد نظرشان بود واقف شوند و پس از آن بیان می‌کردند که چگونه بیژن تاکتیک مبارزه مسلحانه چه گوارا را از تاکتیک و استراتژی مبارزه مسلحانه کوبا و فیدل کاسترو تفکیک می‌نمود!

گفتگو به پیش می‌رود و زمانی که مجری برنامه در دقیقه ۱۵ برای خراب کردن مبارزه مسلحانه اظهار می‌دارند که "تئوری این بود که یک عده پیشاهنگ خلق می‌ره کار مسلحانه رو شروع می‌کنه و مردم هم ازش پشتیبانی می‌کنن درحالیکه همون مردم در واقع اینها رو گرفتن و تحویل مقامات امنیتی دادند در سیاهکل" خانم قریشی به جای روشن کردن ماجرا و صحبت درباره طولانی بودن مبارزه و سیری که توده‌ها باید طی کنند با لیخندی بر لب اظهار می‌کنند "طناب‌پیچ هم کردند" و بدین گونه هم نوائی خود با مجری و جایگاه فکری کنونی خود را نشان می‌دهند.

در ادامه و بعد از همه بد گوئی‌های که در باره جنبش مسلحانه در این برنامه شد به ناگاه خانم قریشی به این نتیجه می‌رسد که بگوید بیژن جزنی نقشی در پای‌گیری سیاهکل و چریک‌های فدایی خلق ایران نداشته است. ایشان در دقیقه ۱۵ و ۳۰ ثانیه می‌گویند:

"بیژن سیاهکل را راه نیانداخت، بیژن در زندان بود ۴۶ که دیگران ۴۹ راه انداختند. نه اینکه بخوام بیژن رو تبرئه کنم."

ایشان در ادامه و در دقیقه ۱۵ و ۴۰ ثانیه می‌گویند:

"می‌خوام بگم بیژن بعداً که دید تز مسعود و پویان مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک و رد تئوری بقا که بر مبنای تز رژی دبره بود مال پویان اینها رو بیژن مطالعه کرد به نقص این مبارزه مسلحانه به صورت استراتژی و تاکتیک پی برد و در سال ۵۳ حتی به دوستان نزدیک خودش در زندان که یکیش هم شاهد زنده است گفته که اگر بناست تاکتیک‌ها اینقدر ضربه بزنه بایست اصلاً نکرد ولی کی به حرف بیژن گوش می‌کرد. به قدری طرفداران مسعود احمدزاده، نازنین خودش یک پسر نابغه‌ای بود، همیشه برایش احترام قائلم و هستیم ولی طرفداراش به قدری دگم کردن که اون هم از سطح آگاهی پایین و بیخشنید بیسوادی اکثر هواداران چریک‌ها بود اینها دگم کردن که بیژن تمام مدت با این دگم‌ها داشت مبارزه می‌کرد. آنچنان مبارزه کرد که می‌تونید از زنده‌هایی که بیرون اومدن پیرسین که به بیژن گفتن توده‌ای.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران محصول شکل‌گیری مبارزات جوانانی در ایران بود که کار خود را از سال ۴۶ و ۴۷ به بعد (گروه احمدزاده از سال ۴۶ و گروه جنکل از سال ۴۷) آغاز کرده و در آغاز سال ۱۳۵۰، مدت کوتاهی پس از رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ موجودیت خود را به جامعه اعلام نمودند. تئوری و عمل این سازمان از هنگام تشکیل تا دست کم سال ۱۳۵۴ بر اساس اسناد موجود بر اساس نوشته‌های رفقا مسعود احمدزاده (مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک) و امیرپرویز پویان (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا) استوار بوده و نوشته‌هایی که جزنی بعدها در زندان نوشت و در اواخر سال ۱۳۵۲ به درون سازمان راه یافت تا آن زمان نقشی در تعیین خط مشی سازمان نداشتند.

بر مبارزه مسلحانه به عنوان شکل اصلی مبارزه به آن معنی نیست که دیگر تاکتیک‌های مبارزه، از جمله کارهای متنوع سیاسی، اجتماعی و سندیکایی، به کار گرفته نمی‌شوند بلکه صحبت از آن است که استفاده از دیگر تاکتیک‌های ضروری مبارزاتی تنها هنگامی امکان‌پذیر و کارساز می‌شوند که تاکتیک مبارزه مسلحانه، محور تمامی مبارزات باشد. از سوی دیگر برای من که کتاب "نبرد با دیکتاتوری" بیژن جزنی را خوانده‌ام جالب است اگر روزی خانم قریشی جایی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری" که بیژن جزنی در آن "به دگم‌ها و اداران مسعود و پویان انتقاد می‌کنه و می‌گه اگر مسعود زنده بود با اون وسعت نظر، با اون قدرت خلافت مسلماً تجدیدنظر می‌کرد" را نشان بدهند. اگر بیژن جزنی به چنین صراحتی نظرات رفیق احمدزاده را نقد می‌کرد آنگاه امکان می‌داد که چریک‌های فدایی خلق و هواداران‌شان متوجه شوند که او دارد با نظرات پایه‌ای سازمان‌شان برخورد می‌کند. در حالی که او برای جا باز کردن برای نظرات خود آگاهانه سعی می‌کند حساسیتی را برنیا نگیزد و از این رو با این که نظرات رفیق مسعود را اپورتونیزم چپ می‌خواند ولی اسمی از او و کتابش نمی‌آورد. در هر حال اگر هم بیژن جزنی شفاهاً چنین حرف‌هایی به خانم قریشی یا به هر کس دیگری گفته است در کتاب نبرد با دیکتاتوری به هیچوجه با چنین صراحتی با نظرات رفیق احمدزاده و رفیق پویان برخورد نکرده است. من در پیدا کردن این موضوع در آن کتاب ناموفق بوده‌ام و تا آنجا که می‌دانم بیژن در آن کتاب اساساً از مسعود نام نمی‌برد چه رسد که بخواهد از "وسعت نظر" و "قدرت خلافت" وی سخن گفته و در مورد تجدیدنظر "مسلم" وی حکم صادر نماید!

میهن قریشی در ادامه و در دقیقه ۱۴ و ۵۰ ثانیه می‌گوید:

"بیژن می‌گفت باید مبارزه سیاسی پای دوم جنبشه با تاکتیک مبارزه مسلحانه. این تاکتیک مبارزه مسلحانه رو بیژن نه از

۱۱ و ۵۰ ثانیه). او در ادامه (در دقیقه ۱۲ و ۲۰ ثانیه) می‌گوید:

"بیژن در دادگاهش گفت: ما دلمون نمی‌خواست دست به اسلحه ببریم. هنوز که خون از دماغ کسی نیفتاده بود سال ۴۶ ما رو محکوم می‌کنید اما آنجا که درهای دمبراسی بسته می‌شود، اسلحه سخن می‌گوید."

آری! این شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه بود که مبارزان جامعه ما را به سوی مبارزه مسلحانه سوق داد، چرا که راه دیگری موجود نبود و این آن نکته‌ای است که رفقا احمدزاده و پویان در آثارشان بر آن تاکید کرده‌اند. مبارزه مسلحانه از سوی دشمن به مبارزان و انقلابیون تحمیل می‌شود و گرنه اینان خود بزرگترین عاشقان زندگی و زندگی کردن هستند.

پس از این بخش، مجری برنامه جهت صحبت را عوض کرده و وارد گفتگویی می‌شود که گمان می‌کنم هدف اصلی این برنامه است و آن هم تلاشی است برای حمله‌ای بیهوده به آنچه که رفقا احمدزاده و پویان به جنبش انقلابی توده‌های ما عرضه داشته‌اند. مجری (در دقیقه ۱۲ و ۵۰ ثانیه) می‌گوید:

"بیژن در مقابل مسعود احمدزاده که معتقد بود مبارزه مسلحانه همه چیزه، هم استراتژی، هم تاکتیکه و باید همین رو ادامه داد و در واقع بهترین نوع مبارزه سیاسی همان مبارزه مسلحانه هست، بیژن معتقد بود که باید مبارزه سیاسی کرد ولی هیچوقت از مبارزه مسلحانه دست نکشید در حالی که روشن بود که این مبارزه راه به جایی نمی‌بره."

خانم قریشی با تاکید بر اینکه هوادار نظرات بیژن "منهای آن دوره و جو چریکی" هستند پاسخ می‌دهند (در دقیقه ۱۲ و ۵۰ ثانیه):

"وقتی شما "نبرد با دیکتاتوری" را که ۵۳ نوشته بخونید می‌بینید که چه جوری داره به مشی هم استراتژی، هم تاکتیک و محوری کردن تاکتیک مبارزه مسلحانه رو زیر انتقاد قرار می‌ده و به دگم‌ها و اداران مسعود و پویان انتقاد می‌کنه و می‌گه اگر مسعود زنده بود با اون وسعت نظر، با اون قدرت خلافت مسلماً تجدیدنظر می‌کرد." (تاکید از من است)

در حالی که این واقعیتی است که بیژن جزنی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری" نظرات رفیق احمدزاده را مورد حمله قرار می‌دهد اما این کار را به شیوه‌ای کاملاً غیر کمونیستی و به طور غیر صریح انجام می‌دهد. در ضمن درکی که خانم قریشی به نقل از بیژن جزنی از "محوری بودن تاکتیک مبارزه مسلحانه" ارائه داد و بر اساس آن هواداران مسعود را به دگماتیزم متهم کرد که گویا می‌گفتند مبارزه مسلحانه همه چیز است و تنها باید مبارزه مسلحانه کرد، اگر مغرضانه بودن آن را در نظر نگیریم بیانگر درک کاملاً نادرست از نظرات رفیق احمدزاده می‌باشد. چون در این نظر تاکید

سیاسی در ایران به شدت وجود دارد. حالا، در این شرایط، آموزه‌های بیژن آیا فکر می‌کنید کاربردی برای این نسل نوای که طور دیگه‌ای فکر می‌کنه داره؟"

و خانم قریشی که گویا این وظیفه را بر عهده گرفته تا مقاومت توده‌هایی که نمی‌خواهند در مقابل خشونت رژیم سر خم کنند را کار پوچ و بیهوده خوانده و خط بطلان بر آنها بکشد پاسخ می‌دهند (در دقیقه ۲۰ و ۴۰ ثانیه):

"مسلمان! نه! خدمتون عرض کنم که چقدر خوبه، یعنی لازمه، بیژن رو بذاریم در گنتکستش، بذاریم در متنش. ما بیژن رو در متن تاریخی اگر بگذاریم اصلاً به الان برنمی‌گرده، همین الان هم به هیچ عنوان. به نظر من، من تر نمی‌دم؛ به نظر من دوره جنگ های چریکی - نظر شخصی - و انقلابی، انقلاب، بخوابیم یک شبه انقلاب کنیم، تموم شده. هنگامی می‌شه که مردم یک جوشش، می‌ریزن تو خیابون، موومانی می‌کنن (لغت خارجی)، حرکتی می‌کنن و خود مردمن که تعیین می‌کنن چیکار کنن."

و متأسفانه در استودیویی که به منظور یادشده در اختیار ایشان گذاشته شده کسی نیست که به ایشان بگوید که هیچگاه این توده‌ها و انقلابیون نبوده‌اند که خشونت را به حکومت‌ها تحمیل کرده‌اند و برعکس این قهر حکومت‌هاست که چاره‌ای برای توده‌ها و انقلابیون جز اعمال قهر باقی نمی‌گذارد و فراتر از آن: هیچ‌کس در پی انقلابی یک‌شبه نبوده است. برای رسیدن به انقلابی ظفرنمون می‌بایست از راهی دشوار و در درازمدت گذر کرد.

نادر ثانی

سه‌شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۹۴

پانوش:

(۱)

<https://www.youtube.com/watch?v=fVTA9vwbo-4>

زهی بیش‌تری آن هم زمانی که می‌دانیم این حرکت همان "عده آدم های ازخودگذشته، ازجان‌گذشته" بود که جزیره ثبات امپریالیسم را به لرزش انداخت و سیل انقلاب را جاری ساخت. این که "اربابان" یا همان قدرت های بزرگ برای جلوگیری از این سیل یعنی انقلابی که می‌رفت تا ظفرنمون باشد به تکاپو افتاده و پس از مذاکره و توافق با هم سدی در راه آن ایجاد کردند و مسیر پیشروی را منحرف کرده و سگ های زنجیری تازه ای را به جای سگ های زنجیری گذشته به قدرت رساندند ذره ای از نقش تاریخی آن "ازجان گذشته" گان کم نمی‌کند.

در اینجا میهن قریشی به عنوان میهمان بی.بی.سی. پس از گریزی به مشی مبارزه: می‌گوید (در دقیقه ۱۸ و ۲۵ ثانیه): "من نمی‌گم بیژن مشی رو رد می‌کرد. بیژن خودش از سال ۱۳۴۶ با حسن ضیاء‌ظریفی و گروهشون مبداء مشی مبارزه مسلحانه بود، اما تا آنجا که اطلاع دارم، بحث های شفائیش، نوشته‌های کتبی‌اش نه اینکه به صورت هم استراتژی، هم تاکتیک، به این جهت که می‌گم بیژن اگر می‌خواست حتی استراتژی رو، نقش محوری رو رد بکنه، نقش محوری مبارزه مسلحانه، می‌موند سر تاکتیک‌ها، همون هم در جو زندان امکان نداشت."

به این ترتیب روشن می‌شود که به قول خانم جزئی "جو زندان" و دگماتیسم هواداران مسعود احمدزاده از آن چنان قدرتی برخوردار بوده که به "نظریه‌پرداز و رهبر سازمان تازه تاسیس چریک های فدایی خلق" اجازه نمی‌داده نقش محوری مبارزه مسلحانه را انکار و نادرست اعلام کند.

در پایان این بخش مجری برنامه هدف دیگری را که از این گفتگو دارد در میان می‌آورد. او در دقیقه ۲۰ و ۱۳ ثانیه می‌پرسد: "برگردیم به امروز. می‌بینیم امروز در این شرایط، الان سال هاست، بخصوص پس از جریان سال ۱۳۸۸ در ایران به وضوح نشون داد که یک گرایش خشونت‌پرهیزی مبارزه

بیژن رو گفتن این توده‌ای شده. می‌خوام بگم بیژن با چپ‌روی‌های درون زندان، با این زدن فلان سرمایه‌دار، اصلاً اینها رو بیژن موافق نبود."

در اینجا خانم قریشی که این‌بار خود مسعود احمدزاده، فردی که هیچگاه او را ملاقات نکرده‌اند، را "نازنین" و "یک پسر نابغه" ارزیابی می‌نمایند حکم صادر می‌کند که اکثر هواداران چریک‌ها بیسواد بوده و طرفداران احمدزاده "به قدری دگم کردن" که همه کار بیژن جزئی شده بود مبارزه با آنها و دگماتیسم شان!!!!

جالب اینجاست که میهن قریشی اذعان دارد که حکم زندانیان سیاسی در برابر راست‌روی‌ها، "توده‌ای" خواندن راست روان بود!

نمی‌دانم میهن قریشی با داشتن کدام اطلاعات می‌گوید که بیژن با اعدام انقلابی فاتح یزدی (تنها سرمایه‌داری که با آتش گلوله‌های چریک‌ها به زمین افتاد)، فردی که مسئولیت به خاک و خون کشیده شدن کارگران معترض کارخانه جهان چیت را بر کرده داشت مخالف بود و اگر بود چرا؟

پس از این میهن قریشی گامی فراتر نهاده و گویا می‌خواهد تیر خلاص را بر پیکر مبارزات بیژن جزئی شلیک کند می‌گوید (در دقیقه ۱۷):

"به نظر من بیژن اگر هم خودش اعتقاد داشت که باید مبارزه مسلحانه را کنار گذاشت، هیچوقت جرأتش را نداشت که بگه!"

در اینجا مجری برنامه خیزی دیگر برداشته و در دقیقه ۱۸ می‌گوید:

"درسته یک عده فدایی بودن، یک عده آدم های ازخودگذشته، ازجان‌گذشته بودن، یک حرکتی رو شروع کردن که این حرکت به هیچ جا نرسید. نتیجه‌اش کشته شدن یک عده جوون و نهایتاً هم تمام این ماجرا به هیچ جا منتهی نشد جز انقلاب اسلامی در ایران!"

گرامی باد شانزدهمین سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸

علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!

آن چه در روزهای ۱۸ تا ۲۲ تیرماه ابتدا در دانشگاه تهران و سپس در دیگر دانشگاه های کشور و به خصوص در تبریز به وقوع پیوست اگر چه یک بار دیگر درجه ی ددمنشی و قساوت یک مشیت مزدور وحشی حکومتی را نشان داد، که امروز تحت عنوان نیروهای انتظامی، بسیج و سربازان گمنام امام زمان به هر جنایت و رذالتی در حق مردم آزادی خواه ما دست می یازند، این حقیقت را نیز با وضوح به همگان آشکار ساخت که در طی دو سالی که می کوشند در کنار سرنیزه و چماق برای تحکیم ارکان جمهوری اسلامی سلاح فریب و ریا را نیز وسیعاً مورد استفاده قرار دهند، شما فریب دغل کاری و نیرنگ مزدوران جمهوری اسلامی را نخورده و به وعده و وعیدهای خاتمی مکار دل نبسته بودید . در جریان خیزش انقلابی اخیر، هشیار و درجه ای از رشد آگاهی سیاسی شما به نمایش در آمد و معلوم شد که شما علیرغم همه ی هیاهوها و فریادهای دروغین اصلاح طلبی، مدنیت خواهی، توسعه ی سیاسی و غیره، نه نسبت به خاتمی مزدور و نه نسبت به دیگر دغل کاران به اصطلاح جناح اصلاح طلب توهمی ندارید و کماکان به درستی به این باورید که تا رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار است هیچ گونه رفرم و اصلاحاتی که چاره ساز کمترین معضلات و مسایل جامعه ی ایران به نفع توده های وسیع زحمت کش و تحت ستم ما باشد ممکن نیست. به واقع این رژیم به مثابه رژیم مدافع منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران همانطور که بارها و بارها به اثبات رسانده است جز خشونت و وحشی گری، جز جنایت و رذالت و پستی و آدم کشی هیچ چیز دیگری نمی تواند به مردم ستم دیده ی ایران عرضه کند.

برگرفته از " سخنی با خلقهای قهرمان ایران در مورد جنبش دانشجویی- مردمی ۱۸ تا ۲۲ تیر ماه ۱۳۷۸"

می دهد که در یک جامعه سرمایه داری نباید توقع حمایت اجتماعی برای این کودکان را داشت. سیستم سرمایه داری مسئولیت نگهداری از کودکان را (از نظر اقتصادی و عاطفی) به عهده خانواده ها می گذارد و از طرف دیگر خانواده های کارگری را به فقر شدید اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی می کشاند و آنها را از هم می پاشاند. از این روست که کودکان و جوانان خانواده های کارگری غالباً طعمه انواع و اقسام زخم های اجتماعی مانند اعتیاد و فحشاء و خودکشی و غیره می شوند.

در چین که کشوری سرمایه داری است، براساس آمار رسمی بیش از ۶۱ میلیون کودک (۲۲ درصد کودکان این کشور) که پدر و مادرهایشان در جستجوی کار وادار به ترک آنها و مهاجرت به شهرهای بزرگتر می شوند، دور از والدین، در مناطق روستایی به تنهایی و یا تحت نظارت پدر بزرگ و مادر بزرگ هایشان به سر می برند. کارفرماها کارگران مهاجر را وادار می کنند که ساعت های طولانی کار کنند و در خوابگاه های درون محوطه کارخانه بخوابند. بر اساس قوانین دولتی فرزندان کارگران مهاجر نیز اجازه ندارند در شهرهای محل کار والدینشان به مدرسه بروند. در نتیجه حتی اگر این کارگران هنگام مهاجرت فرزندان خود را نیز با خود ببرند، قادر به نگهداری از آنها نیستند و مجبورند که آنها را تمام روز تنها بگذارند. از این روست که وادار می شوند فرزندانانشان را در روستاها تنها بگذارند. از آنجا که این بچه های بی سرپرست غالباً مدرسه را ترک می کنند، بر اساس آمار رسمی، در ده سال گذشته بیش از ۳۷ هزار مدرسه در مناطق روستایی بسته شده اند.

مرگ دلخراش این کودکان حادثه ای منحصر به فرد نیست. در سال ۲۰۱۲ نیز جسد پنج کودک ۹ تا ۱۳ ساله در بشکه آشغالی در شهر پکن پیدا شد. آن کودکان که والدینشان برای کار به شهرهای بزرگ دور مهاجرت کرده بودند، در بشکه های آشغال زندگی می کردند و وقتی که مقداری کاغذ و آشغال را برای گرم کردن خود آتش زدند، دچار حریق شده و فوت کردند. دولت چین چند مقام محلی را سیر بلا کرده و اخراج کرد و خبرنگاری را که آن حادثه را وسیعاً منتشر کرده بود دستگیر و زندانی کرد.

مریم - جون ۲۰۱۵

<http://www.reuters.com/article/2015/06/12/us-china-welfare-children-idUSKBN00S0LN20150612>

<http://www.washingtonpost.com/news/morning-mix/wp/2015/06/15/the-heartbreaking-reason-four-chinese-siblings-drunk-poison-and-died/>



مرگ چهار کودک چینی افشاگر سیستم ظالمانه حاکم بر این کشور!

بر اساس گزارش خبرگزاری ها، ژانگ قبل از خودکشی نامه ای از خود باقی گذاشته که در آن نوشته: "با تشکر از محبت شما، می دانم که قصد خوبی به ما را دارید. اما ما باید دیگر برویم. من قسم خورده بودم که به سن ۱۵ سالگی نرسم. الان چهارده سالم است. من همیشه خواب مرگ را می بینم اما هیچوقت واقعیت پیدا نکرد. امروز باید واقعیت پیدا کند."

مادر بچه ها که بعد از مرگ آنها برای وداع با آنها به خانه بازگشته، به خبرنگاران گفته است که "من از ترس همسرم فرار کردم و برای کار در یک کارخانه اسباب بازی به استان گوانگدنگ رفتم. من از زیر بار مسئولیت فرزندانم شانه خالی کردم، بی سواد هستم و حتی اسم خودم را نمی توانم بنویسم، اما آرزو داشتم آنها به مدرسه بروند و زندگی بهتری داشته باشند."

رونق بازار بورس چین در سالهای اخیر، ثروت های نجومی مقامات دولتی چین و نزدیکان آنها که با غارت دسترنج طبقه کارگر این کشور به زندگی انگل وار خود مشغولند را با برجستگی بیشتری نمایان کرده، و طبقه حاکم بر این کشور از ترس این که بحران اقتصادی روبه رشد این کشور منجر به ناآرامی های اجتماعی شود، با نگرانی و اضطراب با حوادثی مانند خودکشی این کودکان نگون بخت برخورد می کند. و از ترس اینکه این حادثه منجر به برانگیخته شدن خشم و نفرت عمومی و شورش اجتماعی شود، تعدادی از مقامات محلی را به جرم عدم رسیدگی به زندگی بچه ها و یا وادار نکردن آنها به رفتن به مدرسه، اخراج کردند. در رسانه ها نیز عمدتاً از رفتار پدر و مادر بچه ها انتقاد کرده و آنها را مسئول خودکشی کودکانشان قلمداد می کنند. اما واقعیت این است که این تراژدی که به روشنی نشان دهنده وضعیت زندگی بسیار اسفبار فرزندان خانواده های کارگری ای است که به دلیل فقر از هم پاشیده شده و قادر به مهیا کردن زندگی سالم و امن برای کودکانشان نیستند، از طرف دیگر نشان

در روز ۹ ژوئن ۲۰۱۵ با انتشار خبر خودکشی ۴ کودک فقیر در چین، چهره بی نهایت کثیف و خصلت بسیار ظالمانه سیستم سرمایه داری هر چه روشن تر در مقابل دید همگان قرار گرفت و خشم و کینه ای عمیق را علیه این سیستم استثمارگرانه که ریشه اصلی چنین فجایعی است را برانگیخت.

بر اساس گزارش خبرگزاری ها، جسد "ژانگ کیوانگ" پسر بچه سیزده ساله ای که با خوردن مقادیر زیادی حشره کش همراه با سه خواهر خردسالش خودکشی کرده بود، در ساعت ۱۱ شب در خارج از خانه اش توسط رهگذری پیدا شد. سه خواهر وی نیز در بیمارستان درگذشتند.

این کودکان در روستای سیژو در استان گوایزهاو در جنوب غربی چین زندگی می کردند. پدر آنها، یک کارگر فصلی مهاجر که از این منطقه فقیر روستایی برای کار به استان گوانگدنگ مهاجرت کرده بود می باشد که بر اساس این گزارش همسر و فرزندانش را مرتباً کتک می زده است.

همسایه ها به خبرنگارها گفته اند که در یکی از این دعوای خانوادگی، دست "ژانگ" شکسته و گوشش پاره شده بود. مادر بچه ها یک سال پیش طلاق گرفته و فرزندان خود را ترک کرده بود. به گفته افراد فامیل، بچه ها، بعد از اینکه والدینشان آنها را ترک کردند، تغییر رفتار دادند، خود را در خانه زندانی کرده و در را به روی کسی باز نمی کردند. پدر بزرگ و مادر بزرگ بچه ها در محلی دور از آنها زندگی می کردند و ظاهراً بچه ها حمایت افراد فامیل را نداشته و خودشان می بایست از همدیگر نگهداری کنند. آنها از یک ماه پیش از مرگ، به مدرسه نمی رفته و در انزوا زندگی می کردند. غذای روزانه آنها مختص به آرد ذرت ای بوده که از یک سال قبل در خانه داشته اند. پدر آنها حدود ۷۰۰ ین در ماه برایشان می فرستاده و در هنگام خودکشی، حدود ۲۵۰۰ ین در حساب بانکی خانواده موجود بوده.

کردن و مدرنیزه کردن کشور می شود، پشتیبانی می کند."

طرح برنامه حزب توده فروردین ۱۳۵۲
حزب ما در جریان مبارزات مشخص خود از نظر دور نمی دارد که به اوضاع و احوال و تحول شرایط می توانند از این یا آن موضع ترقی خواهانه، از این یا آن شعار ضد امپریالیستی، از این یا آن خواست دموکراتیک پشتیبانی نمایند. به همین جهت ما استفاده از تضادها و شکاف های داخل پایگاه اجتماعی رژیم را نیز مورد توجه قرار می دهیم.

از طرح برنامه حزب توده فروردین ۱۳۵۲

در امر صنعتی کردن کشور دو جریان وجود دارد. یک جریان خواستار آن است که توجه اساسی صرف ایجاد صنایع سبک و مونتاژ در همکاری با امپریالیسم شود و جریان دیگر در جهت خواست مردم ایران است.... در سال های اخیر دولت در مقابل خواست مردم عقب نشینی کرده و به ویژه با کمک کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد برخی مؤسسات صنایع سنگین، گام برداشته است.

دنیای شماره اول سال ۱۳۵۲

اینان نمی خواهند این واقعیت را ببینند که همین اصلاح ارضی، همین کوس صنعتی کردن کشور، همین شناسائی حقوق زنان... خود در آخرین تحلیل بخشی از خواست های میرم مردم ایران است.

دنیای اسفند ۱۳۵۲

در باره نیروهائی که می توانند در چنین جبهه واحد ضد دیکتاتوری شرکت نمایند، ما بر آنیم که طیف این نیروها از لحاظ کمی و کیفی وسیع تر از آن نیروهائی است که بالقوه جبهه متحد ملی برای انجام انقلاب دموکراتیک ملی را تشکیل می دهند.... در جبهه واحد ضد دیکتاتوری نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی (طبقات و اقشار خلقی) بلکه عناصر، گروه ها و در شرایط مشخصی قشرهائی از طبقات حاکمه با انگیزه هائی به کلی گوناگون نیز می توانند شرکت جویند. این نیروها حتی می توانند در شرایط مشخص تاریخی اجتماعی، نقش مؤثری هم در برانداختن رژیم استبداد سیاه ایفاء نمایند.

دنیای شماره ۷ سال ۱۳۵۲

" می توان و باید در یک برخورد تاکتیکی حساب این حکومت استبدادی را از حساب قشرهای معینی از سرمایه داران ایران جدا کرد. مبارزه با این استبداد و آثار آن را به چنان شعار وسیعی بدل نمود که بخش بزرگی از سرمایه داران را نیز به حرکت آورد و نظر مساعد گروهی از هیأت حاکمه را نیز جلب نماید." (ادامه دارد)

بسط مناسبات
بازرگانی ایران
با کشورهای
سوسیالیستی به
ویژه همسایه
بزرگ ما اتحاد
شوروی، مزایای
انکار ناپذیر دارد.
این مناسبات نه
فقط به خودی خود
موجب رونق و
تحکیم اقتصاد
ایران می شود،
بلکه امکان
مقاومت در برابر
سیاست غارتگرانه
امپریالیستی را به
وجود می آورد.

مجله دنیا سال نهم شماره ۲ تابستان ۱۳۴۷

تغییرات مزبور در
سیاست خارجی
ایران، عدم رضایت
برخی از اقشار را
در اپوزیسیون ضد
رژیم برانگیخته
است. این اقشار
بهبود نسبی
روابط، آغاز یک

سلسله همکاری های اقتصادی را با کشورهای سوسیالیستی در جهت تحکیم رژیم شاه و نوعی کمک به این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک تلقی می نمایند. بعلاوه برخی گروه های افراطی از این هم پا فراتر گذاشته بهبود نسبی را نتیجه سازش مابین اتحاد شوروی با امپریالیست های آمریکا و انگلیس می دانند، چیزی که از بیخ و بن نادرست است. تردیدی نیست که بهبود مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، در تضعیف مواضع امپریالیسم در کشور ما مؤثر است و این نیز به نوبه خود به سود استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ماست.

در شرایط رشد جنبش انقلابی در ایران در دهه ۵۰

ایرج اسکندری به کنگره هشتم "حزب سوسیالیست متحد آلمان" روزنامه مردم ۱۳۵۰

تغییرات مثبتی طی ده سال اخیر در زمینه برانداختن مناسبات فئودالی و صنعتی شدن کشور روی داده است.

پیام ایرج اسکندری دبیر اول کمیته مرکزی به دهمین کنگره حزب کمونیست بلغارستان. مردم شماره ۶۹

حزب توده ایران از اقدامات ترقی خواهانه که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"

(قسمت شانزدهم)

خوانندگان گرامی!

بدنبال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق

و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش دیگری از این کتاب می باشد که به ضمایم و افزوده ها اختصاص دارد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

مواضع حزب توده

از لابلای نشریات خودش

حزب توده در دهه ۲۰

مجله دنیا سال ۱۳۴۵

اصلاحات ارضی با افزایش نسبی علاقه دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در ده، امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می آورد.

روزنامه مردم، مهر ماه ۱۳۴۵

" عنصر تازه در سیاست خارجی ایران، بهبود نسبی روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول با اتحاد جماهیر شوروی است.... ما بسط مناسبات مزبور را هم از لحاظ رشد و تکامل سریع اقتصادی و هم از جهت تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی برای میهن خود ضروری می دانیم."

مجله دنیا شماره سه سال ۱۳۴۷

اگر آن طور که مخالفان می گویند بهبود مناسبات، کمک به مردم ایران نیست بلکه کمک به رژیم است پس غارت هم غارت مردم نیست، غارت رژیم است... و اگر کمک به مردم ایران است پس غارت مردم ایران بی معنی است.

مجله دنیا سال پنجم شماره ۲



پیرامون "توافقات هسته ای" اخیر!

چند ماه پس از امضای "تفاهم نامه لوزان"، روز سه شنبه ۱۴ جولای ۲۰۱۵ در پایان آخرین دور مذاکرات بین جمهوری اسلامی و کشورهای موسوم به ۱+۵ در وین اعلام شد که طرفین در این مذاکرات به یک "توافق هسته ای" دست پیدا کرده اند.

رئیس جمهور آمریکا از این "توافق" به عنوان یک "رویداد تاریخی" نام برد که نمایانگر "دیپلماسی" موفق دولت وی می باشد و سران جمهوری اسلامی نیز کوشیدند تا با نامیدن این توافق به عنوان یک "توافق بُرد- بُرد"، آن را ناشی از "خواست ملت" جا بزنند. اما نگاهی به مفاد این "توافق نامه" تا آن جا که تاکنون منتشر شده نشان می دهد که سران جمهوری اسلامی در تداوم "تفاهم نامه لوزان"، با دست کشیدن از تمام ادعاهای رسوای سابق خود در مورد "پروژه اتمی" شان، تقریباً تمامی شروط اسارتبار مورد نظر قدرت های امپریالیستی در رابطه با این برنامه را پذیرفته اند. بررسی "برنامه جامع اقدام مشترک" حاصل از این موافقت نامه بیانگر آن است که تمامی فعالیت های اتمی رژیم در زمینه غنی سازی، تعداد سانتریفیوژها و ماهیت و چگونگی عملکرد رآکتورهای آب سنگین و ... بشدت محدود شده و برای آینده ای طویل، تحت بازرسی های دائمی نمایندگان قدرت های امپریالیستی قرار خواهد گرفت. در یک کلام مطابق "برنامه جامع اقدام مشترک" برنامه اتمی ضد مردمی جمهوری اسلامی که در طول سال ها منافع اقتصادی و سیاسی آن به جیب امپریالیست ها و سرمایه داران استثمارگر ریخته شد و در عوض صد ها میلیارد دلار به اقتصاد کشور ضربه زد در اثر اجرای توافق اخیر به پروژه ای تغییر ماهیت یافته تبدیل می گردد. به این ترتیب رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی ضمن قبول شرایط دیکته شده و اسارتبار قدرت های امپریالیستی در جریان این "توافق"، "جام زهر هسته ای" را نیز سر کشیده و یکبار دیگر نشان داد که ادعاهای "ضد امپریالیستی" این رژیم تا چه حد پوچ و عوامفریبانه می باشد.

در مقابل عقب نشینی های خفت بار دولت ایران، در چارچوب "برنامه جامع اقدام مشترک" و در صورت تایید شورای امنیت، ظاهراً قدرت های امپریالیستی متعهد شده اند که تحریم های بین المللی را در یک پروسه تدریجی کاهش دهند با این شرط که این تحریم ها به سرعت قابل بازگشت خواهند بود.

از سوی دیگر در تبلیغات گسترده ای که در حمایت از این توافق در سطح بین المللی توسط بلندگوهای تبلیغاتی به راه افتاده، این گونه جلوه داده می شود که گویا این توافق و لغو تحریم ها، خطر جنگ و حمله نظامی به ایران را محو کرده و از آن مهمتر به شکوفایی اقتصادی در زندگی توده های محروم منجر خواهد گشت. اما همان طور که واقعیات ۳۶ سال حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نشان داده اند، از آن جا که افسار سیاست هائی از این قبیل در دست امپریالیست هاست و حیات و بقای این رژیم تابع منافع آن هاست، این توافقات و لغو تحریم ها نه خطر دائمی جنگ را از زندگی مردم ایران از بین خواهد برد و نه در دراز مدت به بهبود اوضاع اقتصادی آن ها و تخفیف فقر و گرسنگی اکثریت مطلق جامعه تحت سلطه ما یعنی کارگران و توده های زحمتکش خواهد انجامید. در عوض از آن جا که توافقات اخیر قیل از هر چیز متضمن منافع غارتگرانه سرمایه داران بین المللی ست، دست آن ها را هر چه بیشتر برای تشدید غارت و چپاول کارگران و خلق های تحت ستم ایران و ثروت های ملی آنان باز گذاشته است.

این توافقات هم چنین بطور واضح حمایت امپریالیست ها از رژیم وابسته و بحران زده جمهوری اسلامی و تقویت آن در مقابل توده های به جان آمده ای را نشان می دهد که خواهان سرنگونی این رژیم ضد خلقی بوده و هر روز در جریان مبارزات خود، خواهان برچیدن تمامی دستگاه ظلم و سرکوب حاکم هستند.

واقعیت این است که تحقق حقوق عادلانه توده های ستمکش و هرگونه بهبود و رفاه و آزادی در زندگی آنان به سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و نابودی نظام استثمارگرانه حاکم گره خورده است. این واقعیتی است که چریکهای فدایی خلق ایران همواره بر آن تأکید کرده اند و امروز مفاد توافق نامه اخیر هم چون همه واقعیات تلخ ناشی از حاکمیت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در ۳۶ سال گذشته حقانیت این موضوع را یک بار دیگر نشان می دهد. ما هم چنان بر این امر پای می فشاریم که توده های ستمدیده ما برای ایجاد هر گونه تغییر مثبت در زندگی فلاکت بار کنونی تنها باید به نیروی لایزال خود متکی باشند. سیر رویدادهای جاری نیز به رغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه دشمنان مردم ایران صحت این حقیقت را آشکار نموده و هر چه واضح تر به اثبات خواهند رساند.

مرگ بر امپریالیسم، دشمن اصلی خلق های ایران و جهان!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب!

چریکهای فدایی خلق ایران



تظاهرات مردم دلیر بوکان

علیه اسید پاشی به زنان!

بدنبال اسید پاشی به ۴ زن گرد در شهر بوکان، روز پنج شنبه ۲۵ تیرماه مردم دلاور این شهر که تعداد زیادی از زنان در میان آن ها بودند در مقابل فرمانداری

این شهر به تظاهرات دست زدند. تظاهر کنندگان با فریاد شعارهایی نظیر "داعش این جا جای تو نیست" و "نه به خشونت علیه زنان" خشم و نفرت خود از این اعمال جنایتکارانه و کوشش رژیم در پنهان کردن چهره عوامل و انگیزه واقعی این جنایات را به نمایش گذاردند. تجمع اعتراضی مردم دلیر بوکان در حالی اتفاق افتاد که مقامات رژیم در منطقه، با دستپاچگی از دستگیری فردی با عنوان "عامل" این جنایات سخن گفته و او را فردی فاقد "تعادل روانی" معرفی کردند. بر اساس ادعای این مقامات، فرد مزبور در زمان ارتکاب به جنایت، قرص "روانگردان" مصرف کرده بود. اما مردم بوکان که چند ماه پیش شاهد رسوایی مربوط به نقش حکومت در سازماندهی جنایت اسید پاشی به زنان اصفهان بودند، ادعاهای رژیم را پوچ و غیر واقعی خواندند. باور بسیاری از اهالی بوکان و بویژه بستگان قربانیان این است که با توجه به سوابق جمهوری اسلامی در انجام جنایاتی نظیر جنایت اخیر، دست داشتن مقامات امنیتی حکومت در اسید پاشی بر روی زنان گرد امر غیر قابل انکاری است.

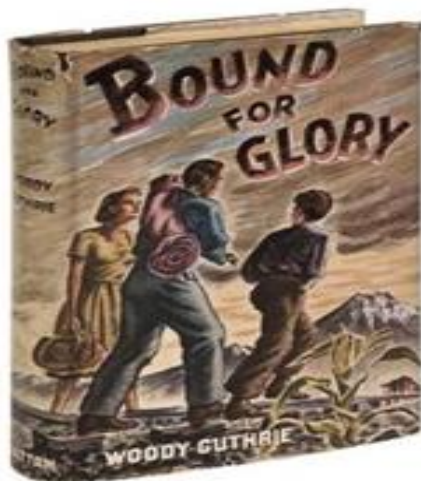
تظاهرات مردم بوکان علیه اسید پاشی در حالی بر گزار شد که مقامات سرکوبگر جمهوری اسلامی در استانداری با تهدید مردم اعلام کرده بودند که جلوی هر گونه تجمعی را خواهند گرفت؛ اما مردم مبارز بوکان بدون توجه به چنین تهدیدهایی علیه این اقدام وحشیانه به اعتراض برخاستند. رژیم نیز با یورش خشونت بار نیروهای امنیتی خود به تظاهرات مردم بار دیگر ماهیت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را در مقابل دید همگان به نمایش گذاشت. مردم ما در طول حیات نفرت انگیز رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بار ها تجربه کرده و دیده اند که این رژیم زن ستیز نه تنها هیچ یک از حقوق حقه زنان را بر نمی تابد بلکه ضمن تشدید استثمار و تحمیل بی حقوقی و فرهنگ ارتجاعی خود بر آنان، اعتراضات بر حق و عدالت خواهانه زنان را به شدید ترین وجه سرکوب می کند. جمهوری اسلامی اگر دیروز در جهت دفاع از نظام ظالمانه سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه و استقرار پایه های نظام مذهبی ننگین خود از طریق مزدورانش یک روز با تیغ صورت زنان را پاره می کرد و روز دیگر پونز به پیشانی آن ها فرو می نمود، این روز ها هم برای ایجاد رعب و وحشت در میان زنان و در کل جامعه اسید پاشی به صورت زنان را به سیاست مرسوم خود تبدیل کرده است.

رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در دوران سلطه سیاه خود بر جان و مال مردم ما نشان داده که جز با زبان زور سخن نمی گوید و به همین دلیل هم هست که مردم ما در مقابله با این رژیم سرکوبگر جز اعمال قهر انقلابی راهی در پیش ندارند. **دروود بر مردم مبارز بوکان که با تظاهرات دلاورانه خود صدای عدالت خواهی خود را به کوش دیگران رساندند!**

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۶ تیر ۱۳۹۴ - ۱۷ جولای ۲۰۱۵



وودی گاتری؛

ستونی استوار

در بنای

موسیقی اعتراضی

مه سال ۱۹۱۰ در تجاوز و اعدام خودسرانه "لارا نلسون" (Laura Nelson) و پسر ۱۳ ساله‌اش "لارنس دی. نلسون" (L.D. Nelson) دو سیاهپوستی که متهم به شرکت در یک قتل در پی دزدیده شدن یک گاو بودند، شرکت داشتند.^۵ در این ماجرا حتی امکان آن می‌رفت که آن جمعیت وحشی بی فرهنگ کودک دوساله لارا را نیز به قتل برسانند. وودی از این ماجرا که سال‌ها بعد از دیگران و از پدرش شنیده بود بسیار متأثر بود. پدر او حتی پای از آن حد وحشیگری نیز فراتر گذاشته و به عضویت جریان نژادپرستانه "کوکلاکس کلان" (Ku Klux Klan) درآمده بود. وودی در سال‌های فعالیت هنری اش سه ترانه در مورد این جریان نوشت.

برگردان فارسی یکی از این ترانه‌ها که نشان از موضع‌گیری اجتماعی مترقی وودی گاتری دارد، در زیر آورده می‌شود:

کودکم و پسرم را نکشید!^۶
کلام و موسیقی از وودی گاتری^۷

زمانیکه از میان آن شهر قدیمی تاریک می‌گذشتم،
شهری که در آن چشم به جهان گشوده بودم،
تک صدای التماس تنهای پُردردی را شنیدم،
پُرالتماس‌تر، تنهاتر و پُردردتر از همیشه.

حس کردم که تارتار موهایم از ریشه می‌لرزد.
رگه سردی به‌سان یخی عظیم بر کمر من نشانده.

زمانیکه به زندان نزدیک شدم
و فریاد مرگ به گوشم رسید.

تا کنون، فریاد پلنگی را شنیده‌ام
تا کنون، زوزه گرگ‌های دشت را شنیده‌ام
اما تا لحظه کنونی تمامی جهان را این
صدای تنها تکان داده است
و این صدا از سلولی در یک زندان می‌آید.

و صدای فریاد جغد را شنیده‌ام

"وودرو ویلسون گاتری" (Woodrow Wilson Guthrie) که تحت نام مختصرشده "وودی گاتری" شناخته می‌شود، در ۱۴ جولای ۱۹۱۲ - کمی پیش از آغاز جنگ جهانی اول - در خانواده‌ای فقیر در شهر کوچکی به نام "اوکماه" (Okemah) در ایالت "اوکلاهاما" (Oklahoma) در ایالات متحده آمریکا به دنیا آمد و شاید درست از این‌روست که زمینه اجتماعی بسیاری از ترانه‌های وی را می‌توانیم در شرایط اقتصادی - اجتماعی این کشور در سال‌های دهه ۱۹۳۰ بیابیم. او دومین فرزند "چارلی و نورا بل گاتری"^۸ بود. پدرش یک کابوی و تاجر خرده‌پای زمین بود که گاهی اداره موقت تا ۳۰ تکه زمین را در اینجا و آنجا اوکلاهاما بر عهده داشت. روز تولدش روز ملی فرانسه بود که در مناطق انگلیسی زبان تحت نام "روز باستیل" (Bastille Day) و یا به عبارتی روز حمله به زندان باستیل در دوران انقلاب فرانسه از آن یاد می‌شد. ولی این امر باعث نشد که پدر و مادرش در ارتباط با این روز برای او نامی انتخاب کنند بلکه آنها از پیش نام رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، "وودرو ویلسون"^۹ را برای نام کوچک فرزندشان در نظر گرفته بودند.

پدر او تمایل زیادی به فعالیت‌های سیاسی داشت و در بسیاری از مواقع در این فعالیت‌ها برای حزب دمکرات شرکت کرده و در آنها سخنرانی‌هایی در مورد شرایط محلی ایراد می‌نمود. وودی از همان سال‌های کودکی در بسیاری از موارد به همراه پدر به این مراسم‌ها می‌رفت و بدین گونه هر چه بیشتر با زندگی و خواسته‌های واقعی مردم آشنا می‌شد. وودی از همان آغاز زندگی فردی کنجکاو و متوجه نسبت به دور و بر خود بود؛ فردی که تلاش فراوان می‌کرد تا انسان‌ها، حوادث، ناحیه‌ها و موسیقی را که می‌دید یا درباره آنان می‌شنید به یاد سپرده و آنها را به یکدیگر ارتباط دهد.

وودی در کتاب خاطرات خود "در راه افتخار" (Bound for Glory) به بسیاری از رویدادهای جامعه‌اش در این دوران اشاره کرده و از جمله در آن می‌نویسد که پدرش "چارلی" یکی از افرادی بود که در ۲۴ ماه

پیش‌گفتار: بر آنم تا در این رشته از نوشته‌ها، که شماره ابتدایی آن بدین وسیله در اختیار شما قرار می‌گیرد، به معرفی شماری از هنرمندان پیشرو و انقلابی گیتی، هنرمندانی که به شیوه‌ها و در ابعاد گوناگون تلاش کرده‌اند تا انعکاس صدای توده‌های محروم باشند، بپردازم.

وودی گاتری از اولین هنرمندان و ترانه‌سازان سرشناسی است که فعال سیاسی و اجتماعی بودن و قرار دادن هنر خود و محتوای آن در خدمت توده‌ها گامی بزرگ در جهت بنیاد موسیقی فولکلور و پیشرو برداشت و درست از این‌روست که او، فردی که بیش از دو هزار ترانه، صدها داستان، دو رمان و یک فیلم از خود به جای گذاشته است، الگویی برای دیگر هنرمندان پیشرو همانند "پیت سیگر" (Pete Seeger)، "جانی کش" (Johnny Cash)، "بیلی پرگ" (Billy Bragg)، "فیل اوچز" (Phil Ochs)، "جوان بایز" (Joan Baez)، "باب دیلان" (Bob Dylan)، "بروس اسپرینگستین" (Bruce Springsteen)، "میکائیل ویه" (Mikael Wiehe) و گروه ایرلندی "یو تو" (U2) شد.

می‌خواهم که سرنامه نوشته‌ام در مورد وودی گاتری نقل‌قولی از خود او باشد: "دو نوع ترانه وجود دارد: ترانه پویا و زنده و ترانه در حال مرگ. ترانه در حال مرگ آن گونه ترانه است که شامپاینی برای دو نفر باشد؛ ترانه‌ای که به پاری آن بتوان کلاهی بر سرت گذاشت؛ ترانه‌ای که به تو می‌گوید در زندگی یک کارگر هیچ چیز قابل افتخاری وجود ندارد؛ ترانه‌ای که هم زمان به تو وعده می‌دهد که اگر آنی باشی که می‌خواهند و خوب کارکنی روزی خواهی توانست سرکارگر شوی. آن زمان خواهی توانست لباس‌های شیک پوشیده، کراوات سفید ترانه‌هایی مختص به خود را داشته باشی. من ترانه‌های زنده را می‌پسندم چرا که آنان تو را از خود بودن و از کاری که به انجام می‌رسانی به غرور درمی‌آورند؛ ترانه‌هایی که در تلاش اند شرایط زندگی ما را بهتر سازند، ترانه‌هایی که فریاد اعتراضی هستند در برابر تمامی آنچه در برابر آنان می‌بایست فریاد اعتراض را سر داد."^{۱۰}

یاری مت و چند دوست دیگر نخستین گروه های موسیقی خود را تشکیل داد و در همین شهر بود که وودی متوجه شد که استعداد نقاشی و طراحی را نیز دارد؛ توانائی هایی که آنها را تا آخر عمر در اینجا و آنجا به کار گرفت.

نادر ثانی

(ادامه دارد)

پانوشته ها:

(۱) Woody Guthrie

(۲) See Ed Harold Leventhal &

Marjorie Guthrie: "Living & Dying & Singing" The Woody Guthrie Songbook. 1976: sid 30-31

(۳) Charles and Nora Belle Guthrie

(۴) Woodrow Wilson: Han var guvernör i New Jersey 1911 och president i USA mellan 1913-1921.

(۵) https://en.wikipedia.org/wiki/Lynching_of_Laura_and_L.D._Nelson

(۶) http://www.woodyguthrie.org/Lyrics/Dont_Kill_My_Baby_and_My_Son.htm

(۷) <https://www.youtube.com/watch?v=UF15w1PWBYI>

Brooke Harvey

River Bridge (۸)

ویران می کردند. در بسیاری از مواقع آتش سوزی های سختی نیز به دنبال این طوفان ها سایه مرگبار خود را به اینجا و آنجا می گسترده. خانواده گاتری هم یکی از قربانیان این طوفان ها و آتش سوزی ها بود و بی خانمانی بر آنان روی آورد. در همین سال ها بود که وودی خواهر بزرگتر خود "کلارا" (Clara Guthrie) را نیز، که به او بسیار احساس نزدیکی می کرد، در حادثه ای مرگبار از دست داد. مرگ مادر و خشم وودی از پدر، دلایل دیگری شدند تا وودی برای همیشه زندگی خانوادگی ابتدایی خود را ترک گوید.

درست در این سال ها بود که مخازن نفت در این نواحی از اوکلاهاما کشف شده و استخراج نفت با سرعت بسیار اوکلاهاما را به یک شهر نفتی مبدل کرد. در خلال مدتی بسیار کوتاه هزاران کارگر، قمارباز و جستجوگران خوشبختی به این شهر هجوم آوردند. اما دیری نپایید که مخزن نفت به انتها رسیده و اقتصاد نوپایی که در حال شکل گرفتن بود در هم شکست. آینده نشان داد که این تجربه نیز اثر بسیاری در شکل گیری اندیشه جهان بینی وودی بازی کرد.

بر اثر بی خانمانی و آوارگی، وودی که حدود ۲۰ سال داشت بدون هیچ توشه ای اوکلاهاما را ترک کرد. در ابتدا به ایالت تگزاس (Texas) رفته و در "پامپا" (Pampa) اقامت گزید و در آنجا بود که با "مری جنینگز" (Mary Jennings)، خواهر یکی از دوستانش، "مت جنینگز" (Matt Jennings)، آشنا شده و به او دل بست. پس از مدت کوتاهی این دو با یکدیگر ازدواج کردند، پیوندی که حاصل آن سه فرزند بود. در همین پامپا بود که وودی به

و هوهوی جفدها را در روز و شب اما، آنچه در خود شاد است؛ گورستان است که در آن شب جلوه ای جز صدای زندان دارد.

سپس تصویری بر کارت پستالی دیدم نمایشگر "ریور بریج" در کانادا بود و سه پیکر بیجان که آویزان بر آن در حرکت بودند مادری و دو پسرش را، که به کام مرگ کشیده بودند.

بادی وحشی وجود دارد که در مسیر رود می وزد. بادی وحشی وجود دارد که از میان درختان می وزد. بادی وحشی وجود دارد که دور این جهان گسترده می وزد. و این آن نوایی است که آن بادهای وحشی سر داده اند:

آه، کودکم و پسر مرا نکشید! آه، کودکم و پسر مرا نکشید! می توانید گردن من را از پل کهنه آن رود آویزان کنید، اما، کودکم و پسر مرا نکشید!

در سال های دوران کودکی و نوجوانی وودی عوارض سرمایه داری یعنی بیکاری، نژادپرستی و شرایط بسیار بد محیط کار نمایانگر تضاد شدید طبقاتی ای بود که سایه بر جامعه گسترده بود. دهه ۱۹۳۰ دوران بسیار نامناسبی برای بسیاری از خانواده های ایالت اوکلاهاما بود. طوفان های شن به حرکت درآمده بودند و با حرکت خود بسیاری از مزارع را از توان انداخته و بسیاری از خانه های کوچک را

اعتراضات نیروهای چپ و مترقی در استرالیا از صفحه آخر

یورش پلیس مقاومت کرده و به دادن شعار بر علیه پلیس بخاطر حمایت از نیروهای فاشیستی پرداختند.

پلیس سواره و پیاده تمام منطقه را محاصره نموده و مانع از حرکت معترضین شد. نیروهای نژادپرست نیز با یاری و حمایت کامل پلیس به اشاعه نظرات ارتجاعی خود از طریق رسانه های جمعی در منطقه تحت حمایت پلیس پرداختند. تعداد شرکت کننده گان از هر دو طرف نسبت به ملبورن کمتر بود. پلیس با محاصره نیروهای چپ و مترقی مانع از پیوستن تعداد زیادی از علاقه مندان و شرکت کننده گان به این تظاهرات شده بود.

در مقابل اعتراضات نژاد پرستان که اخبار مربوط به زمان و مکان آن در چندین محل از طرف فاشیست ها اعلام شده بود تعداد بیشتری نیروهای چپ در زمان تظاهرات تجمع کرده و با آن ها به مقابله پرداختند. رسوایی حمایت طبقه حاکم از نژاد پرستان و مرتجعین آن قدر آشکار بود که در یکی از شهرهای کوچک حتی نماینده پارلمان از حزب لیبرال در تجمع فاشیست ها با عنوان سخنان شرکت کرد و هیچ اعتراضی از طرف مقامات حزب لیبرال و یا کارگر به این همکاری آشکار اعضای حزبشان با نژادپرستان نشد. رسانه های مرتجع نیز هر دو طرف را عموماً محکوم میکردند با این توجیه که گویا همه تظاهر کنندگان با پلیس برخورد کرده و موجب اغتشاش شده اند و تنها گاهی به سابقه ارتجاعی و شعارهای نژادپرستانه آن ها اشاره داشتند.

در این حرکت ها، نیروهای مبارز و رنج کشیده و اهالی بومی نیز در کنار نیروهای چپ و مترقی فعالانه شرکت داشته و در تبلیغات خود راجع به بی خانمانی و شرایط دشوار زندگی روزمره شان تحت فشار پلیس و حکومت افشاگری نمودند.

مرگ بر نژادپرستان و حامیان آن ها

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - استرالیا

۲۲ جولای ۲۰۱۵



جاودان باد خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم!



یاد رفیق بهروز نوایی، دوست صمیمی زحمتکشان گرامی باد!

با تاسف در روزهای اخیر از خبر مرگ نابنگام رفیق بهروز نوایی (کامران محجوب) مطلع شدیم. رفیق کامران، یک کمونیست مبارز و دوست وفادار و پیگیر زحمتکشان دنیا بود. رفیقی با روحیه انترناسیونالیستی والا که فعالیت های مبارزاتی اش مرز و ملیت نمی شناخت.

او از نوجوانی و با امواج قیام ضد سلطنتی به مبارزه پیوست. با جدائی چریکهای فدایی خلق از سازمان فدایی که رهبریش به دست اپورتونیست ها افتاده بود، وی فعالانه در جهت افشای این جریان به فعالیت پرداخت و با هواداری از چریک های فدایی خلق فعالانه به تبلیغ نظرات آن ها از طریق توزیع خبرنامه در تهران مشغول شد. در خارج از کشور نیز رفیق کامران یکی از رفقای مبارزی بود که به رغم بیماری با تمام توانش پیگیرانه به وظایف کمونیستی خود یعنی افشای جنایات امپریالیسم، مبارزه با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات رهایی بخش و ضد امپریالیستی کارگران و خلق های تحت ستم می پرداخت. وی یکی از دوستان صمیمی چریکهای فدایی خلق بود و تلاش های صادقانه وی در تقویت نظر و عملکرد چریکهای فدایی خلق و تبلیغ و شناساندن مواضع سازمان در میان مبارزین سایر کشورها به خصوص نیرو های چپ در هندوستان و فیلیپین و پخش و نشر تجارب مبارزاتی کمونیست های آن کشورها در میان فعالین سیاسی ایرانی، گوشه ای از روحیه مبارزاتی والای او را به نمایش می گذارد. بدون شک فقدان رفیق کامران، تأثیر عمیق تمامی مبارزینی را بر می انگیزد که که هم چون او مبارزی ضد امپریالیست بوده و در ایران برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پیکار می کنند و شاهد تلاش های مبارزاتی و بدون ادعای این رفیق مبارز، در تمام عرصه ها بودند. چریک های فدایی خلق با گرامی داشت یاد رفیق کامران محجوب، فقدان او را به بازماندگانش تسلیت می گویند.

فعالین چریک های فدایی خلق ایران - آمریکا

۲ تیر ۱۳۹۴

۲۴ جون ۲۰۱۵

اعتراضات نیروهای چپ و مترقی علیه نیروهای فاشیست و نژادپرست در استرالیا



روز یکشنبه ۱۹ جولای ۲۰۱۵، در ۱۶ محل در نقاط مختلف استرالیا، نیروهای فاشیست و نژادپرست در اتحاد با هم اعتراضاتی را بر پا کردند که ظاهراً علیه "قوانین شریعت اسلامی" و فراورده هائی که با مارک "حلال" فروخته می شوند، بود. دو گروه که فراخوان این اعتراضات را بر عهده داشتند، سابقه طولانی در اعمال ضد انسانی بر علیه پناهنده گان و مهاجرین و دانشجویان خارجی داشته اند.

اعتراضات نژادپرستانه هم زمان در روز یکشنبه ۱۹ جولای ترتیب داده شده بود. یک روز قبل از این تاریخ در شهر ملبورن نیز تظاهرات مشابهی برگزار شد. روز ۱۸ جولای ترتیب دهنده گان تظاهرات نژادپرست ها که از سیدنی و شهرهای دیگر با اتوبوس به ملبورن رفته بودند با نیروهای چپ و مترقی روبرو شدند که تعداد آن ها حدوداً ۱۵۰۰ نفر تخمین زده می شد. در حالی که برغم سازماندهی از قبل، تعداد فاشیست ها که به خوبی از طرف پلیس محافظت می شدند به ۱۵۰ نفر نیز نمی رسید.

فاشیست ها با توجه به بودن پلیس و همراهی آنان، جرات یافته و سعی در حمله فیزیکی و اهانت به نیروهای ضد فاشیست را داشتند که با عکس العمل آنان مواجه شدند. درگیری با نیروهای نژادپرست و حملات پلیس تا حدود سه ساعت در چندین خیابان ملبورن ادامه داشت که در این درگیری ها تعداد زیادی از نیروهای ضد فاشیست بر اثر بکار بردن گازهای فلفل و حملات و ضربات شدید پلیس سوار بر اسب و پلیس پیاده زخمی شدند.

روز یکشنبه با انتشار اخبار ملبورن، پلیس در شهر سیدنی با نیروی بسیار زیاد و خصوصاً آشکار به جمع اولیه تظاهر کنندگان ضد فاشیست، در منطقه مرکز شهر حمله کرده و پنج نفر را دستگیر نمودند. تظاهر کنندگان ضد فاشیستی نیز در مقابل

ادامه در صفحه ۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!